

گفتار در ذکر رجوع کردن سید علی املی بامل  
 بمدد و معاونت ملك كيهومرث و چگونگی آن در همین سال  
 سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی املی که بگیلان رفته بود (۱) در لاهجان مأمور  
 عنایت و اشفاق حضرت سید سعادتمند سید رضی کیا نور قهره (۲) گشت.  
 و ملك كيهومرث از سید قوام الدین طلب غایبان رستمدرار میکرد و او نمی  
 داد بفرستاد و سید علی را از لاهجان طلب نموده بپرستمدار آورد و لشکر همراه  
 گردانیده بجانب امل روانه (۳) (گردانید) چون درین وقت سید علی ساری  
 بعلت نفرس بیمار بود (۴) و برای آن پروای امل نکرد بلا توقف بامل (۵) درآمد.  
 و سید قوام الدین اقامت نتوانست (۶) (کرد) فرار نموده بسرحد بارفروش ده  
 رفت و از آنجا باز ایستاد چون این خبر بساری (۷) رسید سید علی بقدرغن تمام  
 نزد سید غیاث الدین فرستاد که ترا می باید سوار شدن و سید علی را  
 از امل بدر کردن و سید قوام الدین را بحکومت (۸) (نشاندن) که من  
 نمیتوانم سوار (۹) (شدن) چون سید غیاث الدین خالی از فکر تخلف نبود  
 جواب بفرستاد که شما بیمارید و ملك كيهومرث سید علی را معاونست و سید  
 قوام الدین قابل آن نیست که باوجود سید علی تواند بامل نشستن اولی  
 آنست که باسید علی صلح (۱۰) (بکنید) و سید قوام الدین (۱۱) ملك موروئی  
 خود قانع شود که اکنون صلاح غیر ازین نیست چون این مشورت بسبع

add. (7) نمود (8) درآمدند (9) و برای آن (10) کرد (11) کشته (12) و M. add. (1)

همچنان add. (11) کنید (12) شد (13) او رسانید (14) رسید

سید علی رسید هر چند دانست که در ضمن این سخن سخنهاست اما چون  
 مرض صعب بود بدان رضا<sup>۱</sup> داد و فرمود که همچنان سید غیاث الدین  
 صلح بکند که اجازتست چون سید غیاث الدین این سخن بشنید غنیمت  
 دانست و یکی را بفرستاد و سید علی را<sup>۲</sup> (در) آمل تهنیه حکومت بگفت  
 سید قوام الدین بساری آمد او را تسلی داده و وعده های نیک فرموده<sup>۳</sup>  
 معاودت<sup>۴</sup> (فرمودند) و نزد سید علی آملی نوشتند که سید قوام الدین  
 همچنان بلك موروثی قانع باشد اما توقع خدمت و سلام نباید داشت تا  
 مجال خود باشد سید علی نیز ممنون شد و هر یکی بجای خود بنشستند چون  
 سید علی ساری از آن رنج صحبت یافت بطلب سید علی آملی فرستاد که  
 صحبت مطلوبست چون سید علی از آنچه کرده بود بحکم الحاین خایف بترسید  
<sup>۵</sup> (آمل) ۱) بی ضرب تیر و شمشیر بگذاشت و بیرون رفت و نزد سید علی  
 ساری پیغام داد که من ترا سلام نمیکنم و می ترسم اگر همچنین اجازتست  
 در آمل می باشم و اگر اجازت نیست اینک میروم و برقم و برستمدار نیز  
 نخواهم بودن و بگیلان میروم چون دانست که او بیرون رفته است سید  
 قوام الدین را امر کردند که بآمل رود و بحکومت خود مشغول گردد همچنان  
 اطاعت<sup>۶</sup> نمود و بآمل بمقر حکومت خود بنشست اما سید قوام الدین مرد کم  
 آزار بود<sup>۷</sup> (و آنچه طریقه سیاست و شجاعت است بظهور<sup>۸</sup> نمی رسانید)  
 و مسک هم بود مردم آمل از او نمی ترسیدند و امید خیر هم بسیار نداشته<sup>۹</sup>  
 (اند) سید علی آملی بتنکابین آمد و در آن وقت<sup>۱۰</sup> داود کلرگیای پن هادی

۱) MNL. add. ۲) باید فرمودن (quod in M. del. ۳) که V. add. ۴) ۲) ب) و om. داده ۱)

داود ۱) MNL. add. ۲) om. ۳) at. add. ۴) om. ۵) غیر سید ۶) از و ۷) post و add. ۸) om. نموده ۹) om. ۱۰) و

کیای المرخومین را اول حکومت (۱) (بوده است) اورا اعزاز (۲) (واکرام) فرموده در تنکابن قریه زاع سرار ابدو دادند (۳) (وآنجا بانواران خود بنشست و بلاهجان نزد بندگان کلرگیای مرحوم کلرگیا رضا نور قبره صورت حال خود را باز نموده تا شش ماه از آن بگذشت و با مردم آمل درگفت وگو بود (۴) (باهدیگر قرار کردند که چون میر علی ساری را باز علت نقرس زیاده شده است اگر اوفوت شود ترا (۵) (بآمل در می آریم سید علی آملی را خود صبر نبود یک روز از زاع سرا سوار شده با پنجاه نفر نوکر خود متوجه آمل گشت چون بیان رود رسید و خبر بسید قوام الدین رسانیدند آمل را (۶) (بگذشت) و بگریخت و بسیاری رفت سید علی بآمل درآمد و بحکومت بنشست و درویشان آمل بمشورت سید غیاث الدین جمعی بسیار رفتند و بعرض رسانیدند که قصه سید علی و سید قوام الدین مطلقا بدان می ماند که روزی سلیمان پیغمبر علیه و علی نبینا السلام و التحیه بمسند حکم نشسته بود پشه ضعیف درآمد و سلام کرد و از دست باد شکوه نمود که بدین ضعیفی چه حد آن دارم که باد را از من ضروری متصور باشد اما باد مرا نمی گذارد که هیچ چا قرار گیرم توقع دارم که از باد (۷) (پرسید) که از من بیچاره چه میخواهد حضرت پیغمبر علیه السلام گفت خوش تو همین جا باش تا باد را در آرند و آنچه باید پرسید پرسید شود بطلب باد فرستادند چون اثر باد پیدا شد پشه را تاب اقامت (۸) (نماند) فی الحال گم شد از باد پرسیدند که تو از پشه چه میخواهی باد گفت ای پیغمبر مرا (۹) (با او) کلری نیست اما

پرسید (۱) گذشت (۲) M. در آمل (۳) M. و (۴) M. add. در (۵) pro. (۶) am. (۷) بود (۸)

باو. (۹) نمانده (۱۰)

هرجا ۱۱ (اثری) از من ۱۲ (ظاهر) می شود اورا تاب اقامت نیست و خود  
 بنهان می شود اکنون چون شیبا سلیمان زمانید و سید قوام الدین تاب  
 سید علی ندارد و مدتیست که ازین مخالفت مردم آمل میخوردند اگر  
 سعادت عنایت ۱۳ (فرمایند و رفع نزاع را نوعی بنفدیم رسانند که فتنه  
 ساکن شود اولی می نماید چون سید علی بیمار بود دانست که غایب نمی  
 کند راضی ۱۴ شد و آمل را بسید علی داد و سید قوام الدین را با درویشان  
 همراه کرده بملک موروثی فرستاد ۱۵ (نظم) خدا را بندگان بسیار باشد \*  
 ولی هر بنده را اطوار باشد \* یکی کرد اولو الالباب گردد \* یکی دیگر اولو  
 الابصار باشد \* یکی ساکن بود ماننده قطب \* یکی چون کوکب سیار  
 باشد \* یکی گوید شش و هشت ۱۶ (ونه و ده) \* یکی را ۱۷ سه و پنج و چار باشد \*  
 یکی چون در بود در بحر پنهان \* یکی چون لعل در اجار باشد \* یکی  
 دارد نحوست یک سعادت \* یکی در فخر و یک در عار باشد \* یکی باشد  
 منابع یک مخالف \* یکی یار و دیگر اغیار باشد \*

گفتار در ذکر زیاده شدن مرض سید علی و طلب  
 نمودن سید غیاث الدین ۱۸ و محبوبس گردانیدن ۱۹ او  
 در اول ذی حجه سنه ۷۰۵ عشرین و ثمانیاه حضرت سید علی را در ساری  
 مرض زیاده شد و نقامت باعلی مرتبه رسید بطلب اخوان که در آن  
 هنگام در حیوت بودند و در ولایت مازندران ۲۰ (مسکن داشتند)

سه و ۷۱ pm و ۷۰۵ و نه (۱۱) بیت (۱۱) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) فرموده (۱۵) پیدا (۱۶) اثر (۱۷)

ساری بودند (۱۸) M. (۱۹) او add. (۲۰) اورا add. (۲۱) یار ۳۱

فرستاد بخصیص سید غیاث الدین را طلب نمود که وصایای بند من باشد  
 ۱) (می باید که) گفته شود سید غیاث الدین بر خود تحقیق کرده بود که  
 وصیت حکومت بعد از خود باو خواهد کرد بلا تانی و توقف ۱) با دو فرزند  
 بزرگ خود بدرگاه اعلی رفته چون برادران همدیگر را دیدند اورا بجای  
 مناسب فرود آوردند صبح روز عید قربان بود یراق شیلان ۱۴) کردند  
 وسید علی چون نتوانست بیرون آمدن فرزند خود سید مرتضی را بفرستاد  
 تا بجای پدر ۵) بنشست و اعمام و بنو اعمام حاضر شدند سید غیاث الدین  
 با فرزندان در آمد چون دید که سید مرتضی بجای پدر نشسته است  
 باز گشت و بو ثاق خود رفت و بنشست و نزد سید علی پیغام داد که این چه  
 فکر ۲) غلط است که تو کردی که بعد از تو جانشین ۵) تو سید مرتضی باشد  
 این هرگز میسر نخواهد شد ازین خیال ۴) محال بگذر که صواب نیست آن  
 روز خود روز عید بود چون مردم طعام بخوردند و تفرقه نمودند پدر  
 مرحوم خفیر ۵) سید ۱) نصیر الدین را سید علی طلب نمود و گفت دانستی که  
 سید غیاث الدین دی روز نزد من چه پیغام داده است تو با او در آن  
 موافق هستی یا نه سید نصیر الدین گفت نمیدانم ۵) چه پیغام کرده است ۵)  
 و هرچه ۷) گفته) باشد مرا بجز متابعت و فرمان برداری شما چیزی دیگر  
 در خاطر نیست فرمود که دیروز عید نزد من چنین و چنین پیغام داده سید  
 نصیر الدین گفت بد گفته است و یقین که جانشین شما فرزند شما را باید

بنشیند و شیلان بدهد چون مجلس add. ۱) و om. گرفتند ۱) و om. ۱) om. ۱)

را add. ۱) om. al. add. ۱) تو add. ۳) غلط M. ۲) آراسته وسید مرتضی بجای پدر

گفتند M. ۷) و add. ۴) که add. ۵)

۱) (بود) گفت مرا پیش ازین صبر نماند ۲) است و آنچه موجب تحمل بود درین چند سال بتقدیم رسانیده ام و هر روز در اغوای مردم و تربیت سید علی آملی و کسانی که مخالف این دولتند میکوشد و اکنون خود سخن اینست که می شنوی او را میفرمایم مقید ۳) (کردن) تو همین لحظه سوار شو و بانوکران خود بیمار فروش ده رو و فرزند آن کوچک و عیال آن او را کوچ ۴) (کرده) بساری بیاور و می باید که یکجبهه و یکدینار از ۵) (متعلقات) ایشان تلف نشود و مضبوط همراه ایشان ۶) را ب همراه بیاورند تا چند روزی اینجا باشند اگر من ازین بیماری خلاص یافتم او را ۷) (در) ساری جای بدهم تا نزد من باشد که او لایق آن نیست که در آن سرحد باشد و اگر وعده حق ۸) (در رسد) او داند و فرزند مرتضی و تو هرجه مناسب باشد بجز قتل که در خانواده ما نبوده است با او بتقدیم رسانیدن را مختارند و فرمود تا مصحف آوردند و سید نصیر الدین را جهت سید مرتضی درین مجلس سوگند داد و اشارت کرد که کجا فخر الدین روز افزون را که سپهسالار او بود در آوردند چون ۹) (در آمد) امر کرد که سید غیبات الدین را با دو نفر فرزند یکی سید عبد الوهاب و یکی سید زین العابدین مقید سازند و فرمود که همین اسلحه ایشانرا از ایشان باز ستانند و نوکرانرا دور گردانند و محافظان بسپارند اما زاولانه نکنند و رخوت و اجناس ۱۰) آنچه همراه باشد بگذارند تا نزد ایشان باشد و سید نصیر الدین را فی الحال روان ساختند چون سید

۱) را ب همراه ۲) متعلقات ۳) فرموده ۴) کردانیدن ۵) است. add. ۶) بودن M. ۱)

۷) M. add. ۱۰) در آوردند ۹) در رسید M. ۸) همچنان ۷)

نصیر الدین بیار فروش ده رفت و عیال و اطفال ایشانرا کوچ کرده بساری آورد در آن دو سه روز سید علی را ضعف مستولی گشت و دعوت حق را لبیک جواب ۱ (فرمود) و بر مقعد صدق عند ملوک مقتدر جا یافت انا لله وانا اليه راجعون بیت نیست شطرنج جهان بی شاه مات ۲ در بساطش شد هر از آن شاه مات ۳ گر ۴ (شه) شامی و میر نیمروز ۵ چون اجل آید غانی نیم روز ۶ این سرای کهنه محنت خانه ایست ۷ هر طرف ۸ (در) وی ز محنت خانه ایست

گفتار در ۱ (ذکر) نصب حکومت مازندران بسید مرتضی بن سید علی مرحوم و چگونگی آن چون در تاریخ مذکور سید علی را وعده حق در رسید پدر ۲ (مرحوم) ۳ حقیر بر موجب وصیت برادر خود سید مرتضی را بمسند حکومت و سلطنت بنشانند و از مردم مازندران بیعت بستانند و خود سوار شده بآمل رفت و بسید علی گفت و شنید ۴ (کرد) و او را جهت سید مرتضی بیعت فرمود و فرزندان سید رضی الدین را طلب ۵ (نموده) از مجموع بیعت بستانند و برستندار از مخصوصان یکی را نزد ملک کیومرث مرحوم بفرستاد که چون اینچنین قضیه واقع شد مطلوب آنست که کرم فرموده بسرحد آمل تشریف فرمایند تا هدیگر را دین معاهده رود ملک نیز تا ۶ (میرنادشت) تشریف فرمود و بسید نصیر الدین و بسید علی آملی سوار شده بموضعی که ۷ (کرکه) پادشت می خوانند رفتند

add. ۱) حقیر. ol. bte add. ۲) om. ۳) از. M. ۴) شهری. M. ۵) داد و. al. و. om. فرموده ۱)

کرکه. ۱) میرنادشت. ۲) نمود و (۳) و. om. کرده ۴) حقیر

ملك نیز پیشتر آمد و هدبگر را دیدند و چون قبل ازین سید علی دختر  
 ملك مذکور را جهت سید مرتضی خواسته بود (۱) دختر سید قوام الدین  
 آملی (۱۴) را جهت فرزند او ملك گاوس نام زد کرده بودند و غارستاق  
 و دیلارستاق و تربیه رستاق که قصبه کوهستان مازندرانست بدو داده  
 و لاریجان را هم اجازت داده که از دست کیابان ضامندار از جهت خود (۱۵)  
 (بستانند) و چون ستانده باشد سید علی متعرض آن نشود فیالمین طریقه  
 محبت کما ینبغی مسلوك بود ملك کیومرث بلا (۱۶) (تکلیف) جهت سید مرتضی  
 بیهت کرد و سوگند (۱۷) (بخورد) که تا مادامی که سید مرتضی با او (۱۸) (خلاف)  
 نکند او نیز در جاده موافقت مستقیم باشد و چون عهد و موافقت (۱۹) (را)  
 فیالمین (۲۰) سادات آمل و سید مرتضی محکم گردانید سید نصیر الدین  
 معاودت کرد و سید مرتضی جانب او را معزز و مکرم گردانید و بزآنچه سید  
 علی در حق او رعایت می نمود بیش (۲۱) (ازین) بتقدیم رسانید چون سید  
 علی را برادر کهنتر بود و سید مرتضی را عم و مهتر و یا هدبگر بنوعی بسر  
 می بردند که در طریق موافقت مزیدی بر آن منصور نبود (۲۲) از مخصوصان  
 یکی را بیایه سریر اعلی به هراه با تحف و هدایا فرستادند و توقع حکم (۲۳)  
 (مازندرانرا) باسم سید مرتضی نمودند از جانب پادشاه نیز رسم عزا  
 پرسش نمودند اما حکم مازندران ندادند و مال مازندران توقع فرمودند  
 تا بعد از آن حکم بدهند

1) M. add. و ۱۴) om. 2) M. بستانند 3) تکلیف 4) خورد 5) مخالفت 6) خورد 7) add. و 8) مسلوك و

مازندران 8) و add. 7) از آن 8) مسلوك و



گفتار در (۱) ذکر سبب مخالفت پدر (۲) مرحوم حقیق سید  
 نصیر الدین با سید مرتضی علیه الرحمة (۱) (والغفران)  
 چون سال باو آخر سنهٔ احدى و عشرين (۱) و ثمانمائه (۲) رسید (۳) سید مرتضی را  
 نوکری بود اسکندر روز افزون نام و این اسکندر اصلاً از رودبار نوراست و او  
 خدمت سید غیاث الدین میکرد و از طفولیت پروردهٔ نعمت او بود و سید  
 غیاث الدین او را (۴) مقرر) میداشتی با سید مشار الیه کفران نعمت کرده  
 (۵) سید را) گذاشته بود و بسیاری آمده (۶) و بخدمت سید مرتضی مشغول  
 گشته (۷) و در زمان) حیث سید علی سید مرتضی او را بنهانی رعایت میکرد  
 چه سید علی بدان راضی نبود که او را سید مرتضی نگاه دارد و امر کرده  
 بود که طوعاً او کرها بخدمت سید غیاث الدین باز فرستد نفرستاده بود  
 و همچنان در خفیہ رعایت میکرد چون حضرت سید را عمر با آخر رسید سید  
 مرتضی او را تربیت کرد و بیک نوبت اختیار کلی خود را بدو داد و فکر  
 آن نکرد که آنچه پدر مرحوم او صلاح دیده بود از آن عدول جایز نباشد  
 (۸) (چه) بعد از حبس سید غیاث الدین نیز (۹) سید علی را معلوم کردند  
 که اسکندر روز افزون اینجاست دربارهٔ او چه (۱۰) صلاح دیده اند) فرموده  
 بودند که آن مردک ارجل است او را نمی باید نگاه (۱۱) (داشتن) که هرچه  
 درین خانواده واقع شود که خلاف دولت بود از شومی او و فرزند آن (۱۲) او)  
 خواهد بود که فاعده است (۱۳) که) ارجل آن می باشد که حلد و جست و چابک

(۱) om. (۲) add. (۳) مرحوم (۴) M.M. om. (۵) M.M. add. (۶) معزز (۷) om. (۸) om. (۹) om. (۱۰) om. (۱۱) add. (۱۲) add. (۱۳) add.

داشت (۱۴) اشارتست (۱۵) quod in M. del. 7, که add. (۱۶) جو M. (۱۷) و بخدمت

و مرغوب طبایع باشد اما در عواقب شأمت آن بغارس عاید گردد همچنانکه حضرت سید مرحوم فرموده (۱) (بودند) نتایج آن در خانواده او از فرزندان اسکندر پدید (آمد) (۲) والی یومنا هذا بدین سیاست گرفتارند و نیز گفته اند بیست کسی را که خواهی که سازی تو مه \* بزرگیش جز پایه پایه مره \* که گر برگزافش بزرگی دهی \* نه قدر تو داند نه قدر مهی \* غرض که اسکندر مشار الیه نه قدر (۳) (خود) دانست و نه (۴) (حق) ولی نعمت (۵) (خود) سید مرتضی را (۶) (بدین) داشت که تا سید غیاث الدین زنده باشد و در بند بود حکومت ترا لذتی نیست و سید نصیر الدین نیز بکن که طرف برادر خود را رعایت (۷) (بکنند) صلاح آنکه سید نصیر الدین را طلب نموده با او مشورت در میان آری و بگویی (۷) تا (۷) (سید) غیاث الدین زنده است ما را در حکومت (۸) (لذتی) نخواهد (۹) (مانند) چون من جمیع الوجوه از اول تا آخر بها (۱۰) (موافق بودی) و بحضور پدر مرحوم عهد کرده و سوگند خورده باید که اتفاق نمائی تا سید غیاث الدین را با دو نفر فرزند که مقیدند بقتل آریم تا ما را (۱۱) (بتو) (۱۲) (اعتماد) کلی حاصل آید اگر قبول (۱۳) (گردد) فیها همچنان (۱۴) با اتفاق کار او را آخر کنیدی و اگر ایا کند تحقیق بدان که او نیز سر (۱۵) (بند) دلرد در فکر او نیز باید (۱۶) (بودن) چون از اسکندر این سخن شنیدی سید مرتضی گفت سید مشار الیه با مادر خود درین باب مشورت کرد مادر ایا مطلق کرد و گفت تا سید غیاث الدین را پدرت محبوس کرده بود در آن بیماری

add. که 7<sup>۹</sup>) sic V. et 7) نکنند 8) بر آن 9) om. 10) قدر 11) تو M. 12) آید M. 13) بود 14)

کرد 15) اعتمادی M. 16) باتو M. 17) اتفاق داری 18) بود 19) لذت 20) میر M. 21)

بود 16) غریب 17) که add. 18)

هیچ روز و هیچ شب نبود که نمیگر بست که آنچه کردم بد عتی بود که (۱) (در)  
 میان قوم خود نهادم اما تدبیر نداشتم اکنون آنچه اسکندرک حرام نک  
 بتو می آموزد اگر مرتکب آن شوی شیری که از بستان خود بنوادام حرام  
 خواهد بود سید مرتضی گفت (۲) چون چنین است ترک کردیم اما اگر  
 خلل در ملک من پدید آید آنزمان چون خواهد بود و بامادر ابرو نرض  
 کرده بیرون رفته آن عورت دانست که اسکندر اورا (۳) (برآن) داشته است  
 و در ضمیر او این معنی جای گرفته نزد والده پدر مرحوم فرستاد که فرزندم  
 اینچنین سخن من گفته است و اسکندر اورا (۴) (بدان) داشته که البته این  
 چنین باید کرد هر چند من منع کردم اما باید که تو با فرزند خود سید  
 نصیر الدین بگوئی که (۱) (اگر) اورا درین باب چیزی گویند مطلقاً (۴) (قبول  
 نکنند) و مرتکب آن نشود که اگر این حرکت بکنی در دنیا و عقبی شرمنده و رو  
 سیاه خواهند گشت چون والده نصیر الدین این سخن بشنید فی الحال در  
 اضطراب افتاد و سید را طلب نمود و گفت حکایت چنین من رسیده است  
 مبادا که آنچه میگویند اگر ترا بگویند قبول نمائی که اگر مرتکب این امر  
 گردی از تو ببری (۵) (و بیزارم) چون سید نصیر الدین از والده خود این  
 سخن بشنید علی الفور سوار شد و بیازارگاه که الکلی لو بود رفت و نزد  
 سید مرتضی پیغام داد که مرا در آن ولایت (۶) (مهمی) ضروری بود از آن  
 سبب رفتم و چند روز آنجا خواهم بود تا دانسته باشی ایشان گفتند نیک  
 باشد چون یک ماه از آن بگذشت و باز نیامد بطلب (۷) او فرستادند که مشورت

مهم (۱) و بیزار خواهم شد (۲) برآن (۳) بدان (۴) (۱) in. 2) add. خیر (quod in M. del. 3)

7) add. او

کلی در میان است و بحضور شما (۱) (محتاجیم) باید که بلاتانی و نوقف تشریف فرمائی چون آنسخن در میان بود سید نصیر الدین فکر کرد که (۲) (مشورت) که بامن میکنند همان است که گفته اند جواب داد که چند روز دیگر خواهم آمد و نزد مادر پیغام داد که بطلب من آمده اند شما را از آن قصه چه معلوم است مادر فرستاد که همان قصه در میانست و از آن عدول نکرده اند تا دانسته باشی چون بر خاطر سید نصیر الدین جا گرفت که البته او را جهت این تکلیف خواهند بسیاری برد (۳) نرفت باز بطلب فرستادند و گفتند که اگر تو (۴) (پهنوایی) در فکر هستی (۵) (ما باش نا ما) آنچه خدمت بیائیم سید نصیر الدین فرستاد که من وقتی خدمت خواهم آمد که شما سید غیات الدین و فرزند آن را از بند خلاص دهید (۶) (و فرستید) تا بیار فروش ده رود تا آنزمان من پیام و شمارا به بینم و الا دیدار بقیامت افتاد چون این سخن بشنیدند اسکندر باسید مرتضی گفت نگفتم که سید نصیر الدین طرف برادر خود خواهد گرفت زودتر انجام کار می باید کرد نشنیدی اکنون به بین که چه میکنی باز بکی را نزد سید نصیر الدین فرستادند که آنچه از شما استماع افتاد بوی مخالفت می آید و ترا جهت من و مرا جهت تو پدر عهد داده است و من بر آن عهد و صورت مخالفت از بیجا نبی ظهور نرسیده است و معلوم نیست که سبب مخالفت شما چیست سید نصیر الدین (۷) (بجواب) نوشته فرمود که مرا خدمت شما طریق مخالفت در میان نیست اما چنین (۷) (سخن) بسمع من رسیده

و فرستید (5) om. (6) نمی آید (4) نرفت add. (3) مشورتی (2) محتاجیم. sic of: MN. (1)

(7) om. (جواب) M.

است که اسکندر روز افزون مشورت کرده است و شایسته آن را آن دانشمند است  
 بر من تکلیف مالایطاق (۱) فرماید و آن مشاورت عین مخالفت است چه قبل  
 میر غیاث الدین را هرگز نزد پدر مرحوم شما (۲) نام نمی شناسید (۳) برد  
 و مرا بآرای آن نیست که مرتکب اینچنین امر عظیم شوم اکنون چند آنکه  
 غیاث الدین در بند است من اینجا در الکلی خود می باشم و نسبت با ذرام  
 شما بجز طریقه محبت و اطاعت بجز از آن یک امر چیزی دیگر در خاطر  
 نیست و اگر تکلیف مالایطاق می رود آن زمان یقین که خلاف عهد از جانب  
 شما خواهد بود

### گفتار در محاربه سید مرتضی و سید نصیر الدین

در موضع سیره جاران و هزیمت (۴) شدن سید نصیر در صفر  
 سنه اثنی و عشرين و غانمایه سید مرتضی لشکر جمع کرده متوجه باز آرگاه بجهت  
 دفع سید نصیر الدین شد چون سید نصیر الدین جنان دید او نیز (۵) بالشکر  
 خود و متابعان در موضعی که (۶) بسیره جاران اشتهار دارد جنگ را آماده  
 گشت چون دو لشکر بهم رسیدند محاربه قائم شد و از طرفین جمعی بقتل  
 آمدند و مبارزان در میدان شجاعت هر سوئی ناخند و بتیر و شمشیر  
 و گرز گران دست بازی ها و سرانند از بها می کردند بیست هفت ناخند در  
 فراز و نشیب ، زدندی بشمشیر و گرز و رکیب ، چون سعادت فرین روزگار  
 سید مرتضی بود بحکم تَنْزِعُ الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ سید نصیر الدین متهم شد  
 و فرار (۷) نمود و بیار فروش ده آمد (۸) و آنجا لشکر جمع کرده استاد چون سید

نموده (۷) بسیره M. (۶) با add. (۵) شدن add. (۴) نام add. (۳) M. (۲) فرماید (۱)

و add. (۸) M.

مرتضی دبد که باز جمعی از مردم مازندران متابعت سید نصیر کرده اند و برو جمع شده در عقب برفت و بکنار باول مصاف دادند و آنجا نیز مهاربه محکم واقع شد و باز سید نصیر الدین منهزم شد و بآمل آمد و نزد سید علی آملی فرستاد که اکنون چون کار بدینجا رسید شما در چه فکرید اگر دستگیری من (۱) (میکنید) وقت است و الا آنچه در خاطر است بلا تکلف (۲) (می) باید گفت سید علی آملی نزد او فرستاد که چون سید علی ساری وفات کرده شما آمده اید و از من بیعت جهت سید مرتضی ستانده و ازو نسبت (۳) (بخود) صورت مخالفی را مشاهده نکرده خلاف عهد کردن بر من مشکل است اختیار نزد شماست چون سید نصیر الدین دانست که فایده نمیکند از راه چلاو بسوادکوه رفت و از آنجا براه دامغان متوجه هرات گشت و به بساط بوس درگاه عالم پناه مشرف گشت و صورت مامسمات را معروض امرای نام دار گردانید و تقبل مال مازندران کرد که هر سال چهل خروار لبریشم سرخ و سفید بوزن استرآباد هر خرواری چهل من بدیوان اعلی جواب گوید و ده خروار جهت امرای دولت ارسال دارد و هرگاه که رایات نصرت آیات متوجه عراق و آذربایجان شود ششصد نفر لشکر و ششصد خروار شتری غله با سم علوفه برساند و برین موجب حکم نوشتند و بتوشیح همایون موشح ساختند و امیر بزرگ مقدار امیر فیروز شاه (۴) را سر لشکر همایون کرده با سید نصیر (۵) الدین روانه ساختند و خود نیز در عقب سوار (۶) (شاه) اعازم استرآباد شدند (۷) چون امیر فیروز شاه با استرآباد رسید و موکب همایون بگنبد

و. ارد. ۱. (۷) گشته (۵) الدین. (۶) ارد. (۷) با خود (۸) om. (۹) میکنی اکنون (۱)

قابوس نزول اجلال (۱) فرمود و عازم ساری شدند سید مرتضی فرزند خود  
 سید محمد را با پیشکش و ساوری (۲) بار دو فرستاد که بنده و خدمت انارم  
 و سید نصیر الدین با من طریق مخالفت سلوک نموده بدرگاه اعلیٰ (۳) آمد  
 و مال تقبل نمود آنچه او قبول (۴) کرده ده خروار اضافه (۵) (میرسانم) و لشکر  
 خود و علوفه برقرار (۶) (میرسانم) و از فرمان عدول نجسته ام و نمی جویم توقع  
 عنایتست چون سخنان را استماع نمودند امیر فیروز شاه پدر مرحوم سید  
 نصیر را طلب نمود و گفت سید محمد آمده است و چنین میگوید اگر ترا  
 اضافه مال در خاطر است من بدرگاه اعلیٰ اعلام گردانم و الا بسید مرتضی  
 میروم تا دانسته باشی سید نصیر گفت که (۷) ای امیرنا امروز (۸) از ما زندان  
 یکمقال ابریشم بخزینة عامره نمی آوردند اکنون آنچه کردم من کردم چون شارا  
 مطلوب زیاتی مال است مرا مهلت بدهد تا فکر بکنم اگر اضافه درگنج  
 قبول نمایم و الا جواب گویم امیر فیروز شاه گفت چون برادرت ببرد ترا (۹)  
 می بایست (۱۰) گردن سید مرتضی (۱۱) (را زدن و محکومت) پدر و برادر  
 خود (۱۲) (نشستن) و بدیوان اعلیٰ پیشکش (۱۳) (فرستادن) و صورت (۱۴) (حال)  
 اعلام (۱۵) (گردانیدن) ما می گفتیم خانه پدر و برادر (۱۶) (تست) در خدمت  
 سعی نما که مبارک است (۱۷) (با او) چون چنان نکردی و سید مرتضی را شاه  
 و حاکم ما زندان ساختی و اکنون بیرون آمده بدرگاه اعلیٰ تقبل مال کردی

(۱) میرسانیم (۲) نموده (۳) آمده (۴) داد (۵) al. sup. add. (۶) و om. فرمود (۷) زد

(۸) کرد و (۹) حکومت add. (۱۰) میر M. hic (۱۱) ای امیر add. (۱۲) میل همیم

باو (۱۳) خود نشسته (۱۴) گردانید (۱۵) M. ra (۱۶) فرستاد (۱۷) نشست (۱۸) و بجای

و آنها زیاده می کنند اگر ملک میباید تو نیز زیاده کن و الا در غربت  
 چندان سرگردان باش که چشمت سرخ شود چون سید نصیر الدین این  
 چنین سخن (۱) استماع کرد از امیر فیروزشاه) برخاست و بوثاق خود  
 آمد و بانوکران خود گفت (۲) آنچه کردیم بد بود نمی بایست این بدعت  
 در مازندران پیدا (۳) (کردن) هم اکنون امشب سوار شده (۴) (بیرون)  
 میرویم و پیش ازین چشم من روی چغتایی نخواهد دید مجموع گفتند رای  
 شاست بهره اشارت است فرمان برداریم و فرمود تا مکتوبی نزد امیر  
 فیروز (۵) شاه نوشتند که همچنانکه اشارت کرده اید چون اضافه تقبل کردن  
 میسر (۶) (نشد) بغربت رفتیم (۷) (تا) چشم سرخ شود اکنون آنچه صلاح دانید  
 بایست مرتضی گفت و شنید کنید و همان شب سوار (۸) شد و از راه سمنان  
 منوجه فیروزکوه گشت چون او بیرون رفت (۹) (روزی) چند فاصدی که  
 مکتوب داده (۱۰) (بودند) برد و بامیر فیروز شاه رسانید میر چون مکتوب را  
 بخواند گفت سید کجاست قاصد گفت همان اول شب برون رفته است  
 و بازندران (۱۱) (رفته) در عقبه چند سوار را (۱۲) دوانیدند ایشان خود  
 براه سمنان رفته بودند چون فرار نمودن سید نصیر الدین را معلوم نمودند  
 بر خاطر اشرف اعلی گران آمد و سید محمد نیز تقبل مال (۱۳) (نموده) بود  
 تدبیر دیگر نداشت همچنان حکم ستاننده بازندران عود (۱۴) نموده پادشاه  
 کلمکار بازگشته بقر سلطنت خود رفتند

(۱) M. add. که (۱۹) بشنید. at. in marg. از امیر فیروز شاه استماع فرمود (۱)

(۱۰) بود (۱۰) روز (۱۱) و (۱۲) om. و شده (۷) که M. (۱۳) نیست (۱۴) شاه add. (۱۵) بیرون M. (۱۶) کرد

نموده (۱۷) کرده (۱۸) دوانید (۱۹) رفته



گفتار در محاربه نمودن سید نصیر الدین با سید مرتضی در لپور و منهزم شدن و چگونگی آن ۱۰. سید نصیر الدین از اردو برون (۱) آمد و متوجه فیروزکوه گشت (۲) ارادت (۳) (بر آن) بود که اگر تواند کوه پایهارا بتصرف درآرد تا از خزانه غیب به ظهور (۴) (میرسد) چون بسواد کوه رسید مردم آن دیار مجموع بخدمت (۵) رسیدند و کبابان بیستون اتفاق (۶) نمودند و گفتند که فیما بین سید علی آملی و سید مرتضی گفت و شنیدی رفته (۷) است و خلاف عهد بظهور رسیده (۸) اگر معلوم کنی که شما نشریف آورده اید تحقیق که فرصت را غنیمت خواهد دانست و بخلاف (۹) (اول) باشما موافقت خواهد نمود فی الحال نزد او کاغذ (۱۰) نوشتند و قاصدی (۱۱) (جلد) را روانیدند جواب نوشت که الحمد لله (۱۲) که آنچه خلاف عهد بود از من صادر نشده (۱۳) است) اما از جانب ساری تکلیف مالا یطاق میکنند و تقبل (۱۴) (مالی) که بدرگاه اعلی کرده اند هر چند نصفی گفته اند که باید (۱۵) (دادن) نیز تکلیف مالا یطاقست و در ضمیر ایشان چنانست که تمامت از آمل بستانند با وجود این خلاف عهد است که کرده اند اکنون باید که شما بلپور درآید ازین جانب من نیز سوار شوم و طریق مخالفت ظاهر گردانم و آنچه دست دهد بکوشیم تا ارادت الله چه باشد چون سید نصیر الدین این سخن بشنید بلا توقف بلپور آمد و جمعی از مردم مازندران برو جمع شدند چون سید مرتضی ازین حال باخبر

(۱) و om. نموده (۲) و om. رسید (۳) رسد (۴) او آن (۵) و (۶) M.M. add. (۷) و om. آمده (۸)

والمئة. al. add. (۹) جلدی M (۱۰) و om. نوشته (۱۱) او (۱۲) است. add. (۱۳) است و om.

داد (۱۴) مال (۱۵) om. (۱۶)

۱) (شد) فی الحال نزد سید علی بآمل فرستاد که اینک من متوجه لیپور و آن نواحی می باشم باید که بلا توقف ۲) (و نائی) بیائی و مکث نکنی و نزد ملک معظم ملک کیومرث بفرستاد ۳) (و هم) مدد طلبید چون سید علی تغلل نمود دانست که غرض او چیست چه بدو رسانیده بودند که چون طلب مال مقرری کرده شد سید علی از آن شکوه دارد فی الحال کاغذ داد که آنچه رسد مال مقرری آمل است بخشیده شد و بتعجیل بفرستاد چون سید علی آن کاغذ را بستاند سوار شد و چند نوکر رستم‌داری که ۴) (داشت) پیش گرفته متوجه لشکرگاه سید مرئض شد و در لیپور باتفاق باسید نصیر الدین جنگ کردند و محاربه عظیم واقع شد ۵) و این نوبت بسیاری از ۶) (مردم) مازندران بقتل آمدند و از نامدوران لشکر آمل بعضی مقتول شدند ۷) (و حرب) که این نوبت واقع شد نسبت بدو نوبت دیگر که ذکر رفت نداشت ۸) (چون) این روز جنگ از طرفین ۹) (واقع) و قایم گشت ۱۰) و سه روز از آن بگذشت باز برهم ۱۱) (تاختند) و آتش محاربه مشتعل گشت و سردار لشکر رستم‌دار ۱۲) (را) که جمال الدین کالج نام داشت از اسب ۱۳) زانداختند و مجروح ساختند و بیست نفر از مردم رستم‌دار مقتول گشتند عاقبت هزیمت بسید نصیر الدین ۱۴) (افتاد) و از راه سوادکوه بدر رفت و از آنجا عازم گیلان شد

گفتار در توجه نمودن سید نصیر الدین بصوب

۱) و ۲) و ۳) و ۴) و ۵) و ۶) و ۷) و ۸) و ۹) و ۱۰) و ۱۱) و ۱۲) و ۱۳) و ۱۴)

۱) و ۲) و ۳) و ۴) و ۵) و ۶) و ۷) و ۸) و ۹) و ۱۰) و ۱۱) و ۱۲) و ۱۳) و ۱۴)

۱) و ۲) و ۳) و ۴) و ۵) و ۶) و ۷) و ۸) و ۹) و ۱۰) و ۱۱) و ۱۲) و ۱۳) و ۱۴)

گیلان و چگونگی: (۱) بحالات) آن چون سید نصیر الدین بسواد آدوه آمد چنان معلوم کرد که عیال و اطفال (۲) او از ساری بیرون آمده چون بآمد رسیدند والده اش وفات (۳) یافت و سایر عورات و ضعفا برستمدار آمدند ساکن اند بانو کران خود گفت (۴) اکنون عیال و اطفال (۵) من در رستمداری حافظ و معین بودن مناسب نمی نماید و در آن وقت از مریدان سید فوام الدین درویشی بود که درویشان را (۶) (پیشوا) و مقتدای بوده است و قاسم موسی نام داشت و آن درویش باوجود (۷) (انقلاب) مذکور برستمدار نفل کرده بود نزد او نامه نوشت که عیال و اطفال اینجانب را (۸) (باید) چندان محافظت نمایند که من برسم درویش خود تا رسیدن نامه آنچه وظایف خدمت بود بجای آورد و در آن دین مولف هفتاد و پنج ساله (۹) (بود) و برادر دیگر بود (۱۰) عبد الحی بسن سه سالگی و دیگر اولاد پدر مرحوم را نبود القصه از راه لارجان (۱۱) (بنور روار) در آمد ملک کیومرث نزد ایشان فرستاد که باوجود (۱۲) (عهد) که باسید مرئضی در میانست ملاقات باشما نغذر دارد اما خانه و جا از آن شایست بهر منزل که اقامت ارادتست مختارید جواب دادند که مرا هم ارادت ملاقات باشما نیست و در ملک شما بودن (۱۳) (هم) ارادت ندارم اما باوجود (۱۴) عیال و اطفال که درین ولایت (۱۵) (می باشند) ازین راه عبور واقع شد و آنجا توقف نکرده بناتل رستاق آمد و اطفال و عیال را که کثرت تمام داشتند بفرمود تا کوچ کرده متوجه گیلان

۱) al. sup. tuld. ۲) انقلابات ۳) پیر. al. شیخ ۴) که ۵) add. کرد ۶) add. او ۷) add. احوال ۸)

می باشد. ۹) ۱۰) om. ۱۱) عیال و ۱۲) نیز ۱۳) موافقت ۱۴) بیرویدار نور ۱۵) نام. ۱۶) ۱۷)

گردند و خود بلاتانی روان گشت و از نمکاو رود گذشتند (۱) و هیچ جا شب منزل نکرد چون از نمکاو رود گذشت نزد سید اعظم الشجع سید داود کیای بن سید هادی کیای مرحوم که حاکم ننگابن بود کس فرستاد که از سر ضرورت گستاخی کرده بولایت شما نصیحت آورده شد و ارادت لاهجان مبارکست تا بسعادت معلوم داشته باشند چون سید داود کیای معلوم فرمود استقبال نموده (۲) آنچه وظایف احترام بود (۳) مرعی داشت (۴) و جای فرود آمدن تعیین فرمود و سید نصیر الدین سه سه سر اسپ خوب پیشکش کرد و یک شب در ولایت ننگابن اقامت نمود و مهت گذرانیدن اغرق و بنه که در عقب بودند نوکران و غلامان را باز داشت و چون از ننگابن بیرون آمد نزد (۵) (سید علی نامدار شجاعت تبار) کارگیا و امیر کیای بن سید هادی کیای مرحوم کس بفرستاد و صورت حال باز نمود چون سید نصیر الدین از رودخانه مرز بگذشت سید امیر کیای مشار الیه استقبال (نمود) و آنچه طریقه احترام و دلجوئی و غریب نوازی بود اضعای آن بتقدیم رسانید و عذر بسیار خواست سید نصیر الدین دوسر اسپ خوب و یک جلد کتاب خسه نظامی مصور مزهّب پیشکش فرستاد و توقع نمود که اطعام در عقب میرسند و من متوجه لاهجان مبارکم نا حضرت سید پررگ مفدار عالی تبار سعادت آثار عدالت شعار سید رضی کبار را در باهم تا ایشان چه فکر در حق این مخلص میفرمایند تا آنزمان که مهم بمصل رسد (۶) (اگر) در ملک شما جای باشد که (۷) (اطفال) بسر برند منت خواهد بود چون احوال بسید سید مشار الیه رسید فرمودند که جا از آن

که مزیدی بر آن add. (del. 3) بانو M. in; بنوعی add. ) M. add. و (1) و add. 1)

om. (add. to M. del. 4) ) امفال add. (6) اگر چه M. (7) غود M. (4) in M. del. 4) (3) نکند

شماست تفحص (۱) (نموده) هر جا که خاطر خواهد اشارت کنید با زمین رود  
 قریب بساحل بحر قریبه ایست که واجک خوانند هاجرا را ارادت (۲) (نمودند)  
 فی الحال بلاتانی وتوقف بتسلیم نمودن آن اشارت شد چون جهت منعلمان  
 جای توطن معلوم شد چند (۳) نوکرانرا جهت عمارت آنجا باز دانستند و متوجه  
 لاهجان شدند چون بولایت سباه کله رود رسیدند نزد ملازمان حضرت  
 سیادت قبایی سعادت پناهی کارگیا امیر سید محمد بن سید مهدی نور الله  
 (۴) (مرقد هما) که حاکم (۵) (ولایت) رانکو و دیلمستان بود فرستادند که از قضای  
 ربانی چون اینچنین حادثه واقع شد و کر وفر که ممکن بود رفت اما چون  
 (۶) (تدبیر باتقدیر) موافق نشد بالصروره بتصدیع اقدام (۷) (نموده اند) و ارادت  
 ملازمت و خدمت حضرت سیادت پناهی سلطنت آثاری عدالت شعاری  
 رضوان مآبی شده (۸) چون بی اجازت و اشارت ازین جا عبور نمودن  
 نوعی از بی ادبی نمود فلهدا مصدع اوقات گشته آمد چون حضرت سید  
 محمد مذکور بر آن واقف گشت جواب فرمود که اهلاً و سهلاً و مرحباً خانه  
 شماست خوش باشد یک شبی همین جا بسر برده روانه لاهجان گردید چون  
 سید نصیر الدین بکنار پلورود رسید حضرت سیادت قبایی استقبال نمود  
 و همچنین در صحبت همدیگر بوده تا رود سر که قبل ازین بشهر هوسم مشهور  
 بود (۹) (آمده) فرود (۱۰) (آوردند) و ضیافت کما یلیق (۱۱) (فرمودند) بتقدیم (۱۲)  
 (رسانیدند) و خود سوار شده برانکو تشریف بردند و علی الصبح سپهسالار

نموده (۷) باتقدیر تدبیر M. (۶) ممالک (۵) مرقد ه. M. (۴) نوکر (۳) نمود (۲) نمایند و M. (۱)

رسانید. M. (۱۲) فرمود (۱۱) آمدند (۱۰) om. (۹) و M. add. (۸) اراده

وقاضی و مولی را بعد از خواهی فرستاده اشارت شد که (۱) سه شب (هین جا توقف باید کرد تا بعد از آن بلاهجان تشریف (۲) فرمایند حسب الاشارات اقدام (۳) نمودند) روز سیم را خود بسعادت تشریف فرمودند و اشارت کردند که سید رضی کبا ما را مخدوم و ما کمند اما تا (۴) (مادامی) که آب ضربت نصب ملازمان شما باشد (۵) (پلا و ماهی) که اطعمه مردم گیلانست هین جا نسق می‌رود و جهت نوطن شما و نوکران بوجه کفای مسکن تعیین کرده می شود کرم فرموده قبول (۶) (نمایند) و اهل و عیال را (۷) (فرمایند) تا بدینجا نغل کنند و بعد از آن اگر (۸) بصحبت حضرت رضوی شعاری تشریف برند بغایت مناسب (۹) (خواهد) بود چون از آنجا که مکرم اخلاق پسندیده حضرت سیادت شعاری عدالت آشاری بود اینمعنی بظهور پیوست و سید نصیر الدین دانست که آنچه فرموده اند از صمیم اعتقاد است و مجرد اظهار مروت و فتوت نیست بلکه مروت و فتوت و سخا و عطا را در نامیه پر نور ایشان ملاحظه کردند گفتند خوش باشد ما غریب (۱۰) (ملک) شما گشته ایم هرچه اشارت باشد بدان اقدام می‌رود فی الحال بامنا و وکلارا امر شد که (۱۱) (آنقدر) جا که جهت نوطن (۱۲) (ایشانرا) و نوکرانرا کفای باشد بهرحا که ارادت نمایند عالی سازند و متوطنان آن مقام را اگر آنجا ملک آنها باشد قیمت با عوض بدهند و اگر دیوانی (۱۳) (باشد) هم آنقدر عوض داده چارا نسلم نوکران سید نصیر (۱۴) (گردانند) (۱۵) سید نصیر الدین را هاجا

فرمایند (۱) پلا و ماهی (۲) مادام (۳) نموده (۴) فرمایند (۵) هر شب همچنان (۶)

(۷) اینقدر (۸) شهر (۹) تواند (۱۰) بعد از آن (۱۱) امر کنند (۱۲)

و (۱۳) نمایند (۱۴) بود (۱۵) ایشان

برود سر بودن ارادت شد از مزار مبارک شیخ المشایخ ابو سعید ۵۰۰۰۰ و سمن نور  
 قبره و قدس سرّه تا قریه کله دره هر که (۱) بودند، برداشتنند و انعام (۲) را  
 بدیشان) تفویض نمودند و چون مردم غلبه همراه بودند در سیاه کله رود  
 بقریه جواجان ولینجان بیست نفر نوکران نیک را (۳) (جای) دادند و اشارت  
 شد که چون اغرق و بنه برسد آنچه شرط خدمت باشد بجای آورده (۴) شود  
 چون غریب نوازی (۵) (را) از خدام آنحضرت باعلی مرتبه مشاهده کردند  
 در دعای دولت افزوده نامه بلازمان (۶) حضرت رضوی شعاری سلطنت  
 دستگاہی نوشتند که ما را چون از حوادث روزگار و اختلاف لیل و نهار چنین  
 اتفاق افتاد قدم در دایره جرات نهاده مصدع اوقات گشته شد (۷) چون حضرت  
 سید کام گار بختیار امیر محمد از آن جا که کمال عنایت و مرحمت است  
 دستگیری این فقیر نموده اند و مسکن (۷) (و موطن) انعام و اکرام کرده چون  
 اغرق و بنه (۸) بدین ولایت رسانیده آید مصدع اوقات همایون گشته  
 بشرف خدمت و ملازمت مستعد می شود درین اثنا خبر (۹) (رسانیدند) که  
 سید مرتضی بر سید علی آملی بی عنایتی کرده (۱۰) اورا از آمل اخراج نموده است  
 و سید علی به تنکابن باز بهمان قریه زاع سرا تشریف آوردند و آمل را  
 باز بسید قوام الدین داده قرار کردند که هر سال چهل تنگه مضروب  
 مسکوکہ جهت تنگ مال پادشاهی بحال ساری برسانند سید نصیر الدین  
 با خدام حضرت کارگیا امیر سید محمد مشاورت فرمود که چون قضیه بدین

32. و 7) M. add. (۸) حضرت (۹) om. (۱۰) شوند (۱) جا (۲) بدیشان (۳) بود ۱

اورا add. (۸) رسید (۹) را (۱۰) و موطن

مشوالم شد و مخلص جهت آوردن اطفال متوجه کرجیانست اگر واقع شود  
 و باتفاق سید علی آملی شاید بمانندران دست بردی زدن صلاح باشد ۱)  
 اجابت خواهد بود یا نه فرمود که خوش باشد سعی در جیب مهم دینی  
 و دنیاوی مطلوبست شاید که نقدیر موقوف سعی و تدبیر باشد چون در آن  
 باب اجازت حاصل شد روانه کرجیان ۲) (گشته) ۳) همین جا ۴) (برای اتمام)  
 عبارات موکلان باز داشتند

گفتار در توجه نمودن سید نصیر الدین وسید  
 علی ۳) (آملی) بصوب مازندران و محاربه ۴) (وازی مال)  
 چون سید نصیر الدین بکرجیان آمد سید علی یکی را بعد از خواهی بسیار  
 فرستاد که من از روی شما شرمنده ام که دو نوبت کنار شما بن تعلق  
 گرفت و هیچ ۵) (وقت) آنچه ۶) طریقه مروت بود از من سست ظهور ۷) (نیافت)  
 اما آن از جهت رعایت عهد و میثاق بود که بحضور شما باسید مرتضی  
 در میان رفته بود اکنون چون خلای عهد از جانب ایشان شد شکر از  
 خدای تعالی که بدرگاه ایزدی شرمنده نیستم توقع آنکه از گذشته یاد  
 نکرده بیایم تا متوجه آمل گردیم و این نوبت که بآمل رویم اگر توانیم ۸)  
 باهدیگر خواهیم ۹) (بودن) و اگر نتوانیم ۱۰) باهدیگر بیرون می آیم و سید  
 عبد العظیم که یاغی ۱۱) (شده) و در جنگل آمل باجمع کثیر می باشد و قصه او  
 نیز بتفصیل خواهد آمد فرستاده است و مرا می طلبد سید نصیر الدین

۱) sic ۴) om. ۵) M. add. ۶) M. add. ۷) ۲<sup>a</sup> گشتند ۸) M. add. ۹) و M. add.

۱۰) M. del. ۱۱) M. add. ۱۲) و کریه مال. ۱۳) M. add.

سست ۱۴) M. add. ۱۵) بود ۱۶) بود



نیز موافقت نمود و باتفاق چون بولایت میان رود آمدند سید عبد العظیم موافقت نمود این خبر بسید قوام الدین رسید فی الحال بساری بفرستاد که اگر باوجود این اتفاق بآمل نیشرفی مبعرفمائی خوب و الا مرا ناب افامت نیست چون خبر بساری رسید سید مرتضی (۱) (بالفور) باخصوصاں خود سوار (۲) (شده) یک شب در میان بآمل آمد و لشکر در عقب میرسیدند چون خبر آمدن سید مرتضی بآمل تحقیق کردند از لب دریا متوجه فرضه فری کنار گشتند چون بموضعی که مشهورست بوازیه مال رسیدند لشکر ساری و آمل بمقابله در آمدند و محاربه عظیم دست داد و از جانبین (۳) (جمع) بقتل آمدند و جدال و قتال درجه علیا یافت اما عاقبت انہزام بسید نصیر الدین و سید علی (۴) (افتاد) و منہزم (۵) (گشتند) و بولایت گیلان در آمدند و سید عبد العظیم باز بہمان جنگل کہ بود رفت و چون عادت ملوک رستمدار الی یومناہذا چنین بود کہ باکسی در خانہ و ولایت خود عزہ نکرده اند ایشان را راہ دادند و از ساحل بحر روان (۶) (کردند) و بہ (۷) (تنکابن) (۸) (در آمدند) و سید علی بخانہ خود رفت و سید نصیر الدین بکرجیان رفت و کارگیا سید امیر کیا آنچه وظایف مروت بود بتقدیم رسانید و آن یکنفر فرزند سید نصیر الدین عبد الحی نام وفات یافته بود و ہماجا در قریہ واجک دفن (۹) (کرده بودند) و در حوالی آن زیارت (۱۰) (الحال) مقبرہ مردم آجاست چون پنج شش روز جهت براق توقف رفت اغرق و بنہ را برداشتنہ برود سر آمد بجای کہ تعیین

om. 6<sup>a</sup> شک و (۸) گشتند و om. 5) و om. افتاده (۱) جمع کنیز (۵) شد و (۲) بر فور (۱)

اکنون (۱۱) کردند. ۱۱. 7) در

رفته بود اقامت نمود و توکل بعون عنایت الهی نموده بدعای دولت حضرت سادات گیلان عموماً و خصوصاً که از هر یکی (۱) (انواع) مرحمت و اشفاق ملاحظه نموده بود مشغول گشت بتخصیص (۲) از حضرت سید بزرگ عالی مقدر امیر سید محمد که آنچه موجب همت عالی و مروت (۳) متعالی دریا (۴) (نوال) بحر اقتدار او بود روز بروز وساعت بساعت ست نزاید می پذیرفت وده و مرسوم واسب و زین و جامهای فاخر جهت انان و ذکر تعیین (۵) (می) نمود و آنچه مناسب نایبستان بود در نایبستان و آنچه مناسب (۶) (ولایق) سایر فصول بود در همه اوقات مهیا (۷) میفرمود در بیلاق و فشلاق انعامات او فر و موهبات و عطیات یسر در هر ماه و هر هفته و هر روز مبذول می داشت اگر آنچه از آن معدن مروت و سخا (۸) (و ممکن) فنوت و عطا برین خانواده رسیده است و از اولاد کرامش که تا انقراض عالم (۹) (بر) مسند سلطنت و خلافت مستدام (۱۰) باشند (۱۱) (بدین فقیران رسیده و میرسد) شمه از آن (۱۲) را ارادت تفصیل نموده آید بحکم لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا اِگر در بامداد و اشجار قلم و اوراق کاغذ گردد (۱۳) و بعد در از نو بسند تحریر (۱۴) (نمودن) آن از جمله متعذرانست فلذا بهین مقدار اختصار کرده در مافی الغرض شروع می رود و در هر مقام در دعای دولت آنخانواده عطمی در اوقات صلوات اگر تهاون رود و سهو واقع گردد (۱۵) (هیچ) قضای صلوة فرض قضای

۱) زمستان بود. ۲) نوالی (۳) متعالی. (۴) که (۵) بانواع. ۶) M. add.

نیز خواهد (۷) ممکن. (۸) در (۹) و ممکن. sic al. et V. M. (۱۰) ذکر (۱۱) M. add.

همچون (۱۲) هشر عشیر آن (۱۳) و (۱۴) add. (۱۵) رسید اگر

آنرا بر خود واجب و لازم می دانند بیت ۱۱. ز روی سدره زین مرغ  
 طاعتی نبرد ۴ که رفعاً (۵) نبود ۱ از دعاش در منتار ۰ اللهم ما الملالهم  
 (۵) (وآید) عصرهم و اقبالهم

گفتار در ایلغار نمودن سید علی آملی بآمل و از آنجا  
 مجروح گشته بتنگابن آمدن (۴) و وفات (۵) یافتن (۶) و شرح  
 چگونگی حالات آن (۷) چون سید نصیر الدین در صفر سنه ۸۰۴  
 و عشرین و ثمانمیه بسایه دولت سید مذکور فرار گرفت در رمضان سنه ۸۰۵  
 و عشرین و ثمانمیه سید علی آملی از آنجا که حیت هاشمی بود بی مشورت  
 غیر با پنجاه (۱) نفر سوار بصوب آمل روانید و از تنگابن تا میان رود هیچ جا  
 توقف نمود (۲) (و چون آنجا شب در آمد اسبان را جو داده سوار شد و صبح را  
 بدروازه شهر آمل رسید چون در بان دید که جمعی مکهل رسیدند فی  
 الحال در به بست و فریاد کرد که یاغی رسید فریاد در بان (۳) چون بسمع  
 سید قوام الدین رسید تدبیر دیگر نتوانست کرد سراسیمه خود را بقلعه آمل  
 رسانید و در به بست و بنا بریدن دروازه اسفوسالار آمل بانوکران حاضر  
 بسر دروازه ها برآمده تیر باران کردند (۴) و چند نفر را مجروح ساختند و سید  
 علی را شخصی از سر بارو تیری بر دوش زد سید دست کرده تیر را کشید  
 و انداخت اما پیکانش بماند چون دروازه بریدند و سید علی (۵) (بشهر) آمل  
 در آمد سید قوام الدین بقلعه منحصر بود (۶) (و از اطراف و جوانب نوکران

add. ۷) چون (۸) om. ۹) om. ۱۰) و غارت M. ۱۱) وید (۱۲) نبرد M. ۱۳) بروی (۱)

و om. ۱۴) در شهر M. ۱۵) و

۱) (بآمل) میرسیدند و حرب را مهیا گشتند چون اقامت میسر نشد بازگشت  
 و از شهر بیرون آمد و نوکران را که زخم زده بودند مجموع را در پیش ۲)  
 (داشت و خود) در عقب استاده بیرون آمد چون برستند لر رسید توقف  
 نکرده به تنکابن بخانه خود فرود آمد و یانوکران ۳) (خود) گفت که مرا تیری  
 بردوش رسیده است کشیدند اما پیکان مانده جراح را طلب نمایند  
 تا پیکان را بیرون کند جراح را حاضر ۴) (گردانیدند) و پیکان را ۵) (کشیدند)  
 و زخم را مرهم ۶) (نهادند) و بنیاد روئیدن کرده بود که روزی وقت نماز را  
 هموضا نشریف ۷) (برد) و وضو ۸) (ساخته) بیرون آمد چون سر بسجاده رسید  
 بر فور بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و در زاغ سرا  
 دفن کردند و صورت این واقعه در سنه خمس و عشرين و ثمانمائه بود ۹) (و دو  
 سال در آن مقام مدفون بود آخر الامر در ویشان آمل آمده برداشتند  
 و بآمل ۱۰) (در زیارت) پدر او سید قوام الدین بزرگ دفن کردند بیت  
 جهانها مهرور جو خواهی درود \* چومی بدروی پروریدن ۱۱) (چه سود) \*

گفتار در تشریف بردن سید مرتضی بصوب  
 رستمندار بمخالفت ملك کیومرث و ملاقات ۱) (بآسید)  
 محمد کیلانی چون غره جادی الاول موافق دوازدهم تیره ماه قدیم  
 سنه تسع و عشرين و ثمانمائه حضرت سید اعلم قدوة الملوك و السلاطین سید  
 رضی کیا نور قهره را وعده حق در رسید و طایر روح پاک ۲) (او پرواز کرده

۱) و ۲) برده ۳) نهاد ۴) و ۵) کشیده ۶) کردند ۷) ۵ و ۱۱۱۱ ۸) داشته ۹) از آمل ۱۰

او ۱۱) ۱۲) بسجده ۱۳) ۱۴) جسود ۱۵) برده در مزار ۱۶) و ۱۷) ساخت و

بر برج لرجمی الی رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً بنشست (۱) و برادر او سید زاهد  
 اورع سید حسین کیا را (۲) (بر تخت) لاهجان بحکومت منصوب گردانیدند  
 (۳) و در سنه ثلاثین و ثمانمائه ملک کیومرث برستدار بنیاد مخالفت باسادات  
 گیلان کرده بسرحد تنکابن هر لحظه (۴) (انواع) تطاول می نمود و بسرحد کوه  
 در ولایت الموت و آن نواحی هم (۵) (انواع) دست درازی میفرمود (۶) (کردن)  
 چون تابستان در آمد حضرت سید محمد به بلاق (۷) هم تشریف (۸) (فرموده)  
 بسپهسالار لیسر) و الموت اشارت کردند که ایشان نیز در ولایت  
 رستمدار آنچه دست دهد در نهب و غارت تقصیر نکنند و نزد ملک کیومرث  
 (۹) (رسل) و رسابل میفرستادند که آنچه از شما بظهور میرسد موجب مخالفت  
 است اگر (۱۰) (از اینجا) نیز چیزی که ملایم نباشد بظهور پیوند (۱۱) (بادی)  
 فتنه شما خواهد بود الغرض که نصایح موثر نشد و هر لحظه (۱۲) (صورت) خلافت  
 (۱۳) (بظهور میرسید) که تحمل آن نوعی از عجز بود چون بسنه احدی و ثلاثین  
 و ثمانمائه رسید و تابستان در آمد بندگان حضرت امیر سید محمد نور قبره  
 سپهسالار کیا محمد بن نوپاشا را بالشکر (۱۴) (رودبار و دیابستان و بعضی  
 از گیلان بطرف پشتکوه بتاخت و تاراج بفرستاد و طالقان را تاراج کرده (۱۵)  
 (و نهب و غارت نموده بسیار مال و مواشی آوردند (۱۶) و تا پای قلعه (۱۷) شران  
 و قصران بتاختند و بنیاد خصومت ظاهر گشت چون تابستان بآخر رسید  
 و هنوز مرحم کوه نشین بکوه بودند و بعضی نقل کرده بگیلان رفته بودند

فرمودن باسپهسالار M. (۱) عام (۲) om. (۳) بانواع M. (۴) بتخت (۵) و om. (۶)  
 (۱۰) ظاهر میشد (۹) صورتی M. (۸) باز (۷) از اینجا نهب (۶) برسبل (۵) لیسر V. کمر و لیسر  
 ۲ سمیران an (۱۲) و add. (۱۱) و ربار

۱) سید داود کیای ننگابنی هنوز در کوه بود که ملک کیومرث ابلغار نموده  
 بنگابن آمد و در عمارت خاصهٔ سید داود کیا آتش زد و جمعی مردم ننگابن  
 که حاضر بودند آنچه وظایف مردی بود بتقدیم رسانیده ۱) (بسیاری را) بقتل ۲)  
 (رسانیدند) و در آن میان دو نفر سید زاده‌ها از بنو اعمام سید داود کیارا  
 بقتل آوردند و باز گشتند مردم ننگابن و سادات کرجیان که بگیلان بودند  
 در عقب تاخته ۳) (بسیاری) از مردم رستم‌دار را بقتل آوردند و ملک  
 کیومرث و فرزندان بجز ثقیل از آن گرداب فتن که انگیخته بودند جان  
 بیرون بردند و قضا بزبان حال میگفت *بیت* این گرد و غباری که برانگیخته  
 باران دو صد ساله فرو نشانند \* ۴) (الغرض که) چون قصه بر وجه  
 مذکور واقع شد در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه بندگان امیر سید محمد  
 از آنجا که کمال هست جهانگیری و عد و سوزی و محب نوازی بود لشکر گیل  
 و دیلم را جمع کرده از امرای ۵) (پسا گیلان مدد طلبیدند و نزد سید مرتضی  
 بساری فرستادند که ملک کیومرث در مقام عداوت و مخالفت است و دو  
 سید را بدرجهٔ شهادت رسانیده در ملک خود با استقلال نشسته است اکنون  
 اگر کرم ۶) فرموده در بارهٔ دفع او مدد فرمایند و اتفاق کنند تا او را جواب داده  
 آید دور از مروت و قنوت هاشمی نخواهد بود سید مرتضی نیز قبول نموده  
 جواب داد که خود خواهم سوار شده از طرف مازندران برستمدار ۷) (در  
 مس آیم) شما نیز از آن طرف گیلان تشریف فرمایید که کار او بسازیم

۱) NM, add. و ۴) M. بسیار ۵) آوردند M. ۶) پس ۷) الغرض که ۸) چون قصه بر وجه  
 مذکور واقع شد در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه بندگان امیر سید محمد

از آنجا که کمال هست جهانگیری و عد و سوزی و محب نوازی بود لشکر گیل  
 و دیلم را جمع کرده از امرای ۵) (پسا گیلان مدد طلبیدند و نزد سید مرتضی  
 بساری فرستادند که ملک کیومرث در مقام عداوت و مخالفت است و دو  
 سید را بدرجهٔ شهادت رسانیده در ملک خود با استقلال نشسته است اکنون  
 اگر کرم ۶) فرموده در بارهٔ دفع او مدد فرمایند و اتفاق کنند تا او را جواب داده  
 آید دور از مروت و قنوت هاشمی نخواهد بود سید مرتضی نیز قبول نموده  
 جواب داد که خود خواهم سوار شده از طرف مازندران برستمدار ۷) (در  
 مس آیم) شما نیز از آن طرف گیلان تشریف فرمایید که کار او بسازیم

و همچنین نزد امیر الیاس خواجه مولانا بدر الدین منجم را بقم فرستادند که زیاده روی ملک کیومرث شمارا معلوم است و این چنین معلومی که ذکر رفت از دست ظهور یافته است و سید مرتضی بالشکر ساری و ما از جانب گیلان متوجه دفع اوئیم اگر بسعادت پای مبارک در رکب دولت آورده هم بدفع او قیام نمایند ۱) (مهم) او باحسن وجه میسر است و ملک ری و آن نواحی از ضرر او و لشکر یانش ایمن و آسوده خواهند گشت الیاس خواجه برین معنی ممنون منت ۲) (گشته) و لشکر قم و آن نواحی را براق کرده ۳) بدد بفرستاد و امیر سید محمد سوار شده متوجه او گشت چون غرض ۴) (واقعی) ۵) (حالاتست) که در مازندران واقع شد ذکر ۶) (صورت) محاربات وجدال که از طرفین یعنی از گیلان و رستمندار صورت بروز ۷) دست ظهور یافته است باختصار اختتام یافت غرض که چون امیر سید محمد نور قهره برستمندار رسید ۸) با ملک کیومرث در جلندر موضعی که در ۹) (آنجا چیلک) شار اشتها دارد حرب کرد و برادر زاده ۱۰) او ملک نوذر را بقتل ۱۱) (آوردند) و ملک کیومرث مجروح گشته بهزیمت تمام ۱۲) (برفت و بطرف کجور روان شد و لشکر گیلان مظفر و منصور ۱۳) باز گشتند و سید مرتضی نیز بالشکر مازندران ۱۴) (با اسباب تمام چنانکه درین چند وقت مثل آن برق و اسباب از هر نوع از حکام و سلاطین مازندران نشان نمیدهند ۱۵) متوجه مازندران گشته ۱۶) (بقریه) زنگی ۱۷) (کلاته) نزول فرموده بود حضرت سید نیز بالشکر گیلان متوجه

۱) om. ۲) M. om. ۳) حالا نیست ۴) ابراد و قایع ۵) و M. add. ۶) کشت ۷) قلع و قمع ۸)

۹) M. به ۱۰) باز ۱۱) add. ۱۲) برفت و om. ۱۳) آورد ۱۴) او ۱۵) چیلک M. ۱۶) سمت

کلایه M. ۱۷) قریه M.

ملاقات ایشان گشت و در زنگی ۱) کلاته مذکوره ملاقات کردند و از طرفین عرض لشکر ۱۵) (کردند) سید مرتضی را ارادت ۲) (بر آن نمود) که لشکر گیلان بدستور خود بمحاربه که باخصم میکنند باهدیگر آثار ۳) (آنها اظهار) بنمایند همچنان سواران در میدان باهدیگر درآویختند و بعضی شمشیر و چاق و نیزگیلی خوب دستس بهدیگر حواله کردند ۴) چون ۵) (تفرج) آن کردند هر یکی بیورت خود تشریف برده فرود آمدند و هدیگر را هوثاق ۱۱) خود برده ۱۲) مهمانی و پیشکش ها کردند و تجدید عهد و موافقت فرموده هوثاق خود نمودند و جهت محافظت از ملوک رستمدار ملک حسین و ملک ابرج و ملک طوس نامی که در گیلان بودند و چند نفر هم در مازندران اقامت داشتند که ملک کیومرث پسران ایشانرا کشته بود و ایشان گریخته بدین ولایتها ملجی گشته بودند باهر یکی چند نفر مرد همراه کرده باز داشتند و معاودت فرمودند چون سید مرتضی بساری رفت ۱۳) بحکومت خود ۱۴) مستقل گشت و واقعا اوسیدی بود بانواع فضایل آراسته ۱۵) اولاً تحصیل علوم ضروریه را بقدر ضرورت حاصل کرده بود ۱۶) (و بسخا و عطا و خوان گستری بین الاقران امتیاز داشت و بامردم روزگار خود ۱۷) بعدل میگذرانید و بنیاد ظلم و تعدی را از صفحه ایام و لیالی در ممالک مازندران برانداخته بود اما چون بسنهٔ سبع و ثلاثین و ثمانمابه رسید ۱۸) در چهارم صفر دعوت حق را اجابت لبیک فرمود انا لله وانا الیه راجعون و سید نصیر الدین نیز

۱) تفرج M. add. و ۴) M. add. و ۳) همان طرز ۵) نمودند M. نمود ۲) نموده ۱) کلابه M. ۱)

و بسخاوت و عطا M. ۷) del. بود M. add. ۰) مستقل M. ۶) و M. add. ۱۳) خود add.

روزگار add. ۸) و om.



در شوال سنهٔ ۴ ست وثلثین وثمانیامه از سرای غرور (۵) (بر باض) سرور رحلت (۶)  
 (کرد ویر مقعد صدق) (۵) عند ملك مقتدر قرار یافت و در معمورهٔ تبسمان مدفون  
 گشت و درین مدت اندك كه چون برق لامع بریشان بگذشت جهت دنیاوی  
 فانی كه نوش او همه نیش است و تریاقش همه زهر باشد بگر جها کردند  
 عاقبت بجز ندامت و پشیمانی ازین دنیای فانی چیزی نبردند (۴) (شعر)  
 بسی رنجها گر جهان دیده اند • زیهر بزرگی پسندیده اند • سرانجام بستر  
 جز از خاک نیست • از بهره زهر است (۵) تریاك نیست • (۳) (جو) دانی  
 كه ایدر نمایی در از • بتارك چرا بر نهی تاج از • همان آرزو ازیر خاک آوری •  
 سرش تا سر اندر مغاك آوری • ترا زین جهان شادمانی بس است • كه  
 رنج تو از بهر دیگر كس است • نور بجی و دیگر كس آسان خورد • بخاك  
 وینابوت كس ننگرد • بدو نیز شادی سر آید همی • سرش زیر گرد اندر  
 آید همی • ز روز گند کردن اندیشه کن • پرستیدن دادگر پیشه کن •  
 کنون ای خردمند پاکیزه دل • مشو در گمان پای (۶) ابر کش ز گل • ترا  
 کرد گارست پروردگار • توئی بنده و داورت کردگار • توانا و دانا و داورنده  
 اوست • خرد را و جان را نگارنده اوست •

گفتار در حکومت سید محمد بن سید مرتضی مرحوم

در ساری (۷) (و شرح حالات و چگونگی آن) چون سید مرتضی  
 رحلت (۸) (کرد و رخت خود را بسرای باقی کشید باتفاق مردم مازندران

بیت ۴) عند ملك مقتدر add. و ۵) om. کرده ۳) بسرای، M. ۲) ست و ۱) adil.

و ۸) om. کرده ۶) و چگونگی احوال آن ۷) در بهر M. pro ۰) M. ۴) و ۵) M. adil. و ۴)

فرزند او سید محمد را لایق سلطنت و تاج و تخت دانستند و سید مرتضی را  
 بجز او خلفی هم نبود چون در سنه مذکور ۱۱ (که) تاریخ وفات پدرش ۱ (بود)  
 بحکومت بنشست ۱۱) بدستور پدر خود بنیاد عدل و داد نهاد و بامردم  
 بیگانه و آشنا بلطف روزگار میگذرانید و با همسایگان بطریق راستی سلوک  
 میکرد اما بشرب خمر و لهو و لعب مولع و مریص بود ۱۲) (و مجموع هنرش بدین  
 طبیب مستور و ماضی گشت و اگر نه لزور رحیم تر و کم آزار تر سیدی در میان  
 قوم او نبود قطعاً بسنگ دما ۱۳) (و اخذ اموال اهل زمانه خود اجازت ندادی  
 و سال بسال مالی ۱۴) که بسیاری مقرر گشته بود بخزاین معبوره هرات ۱۵)  
 (می رسانیدی) و از جانب پادشاه کامنگار شهرخ میرزا همیشه ملحوظ عنایت گشتی  
 ۱۶) (و مدتی) مردم مازندر ان در عصر او بر فاعیت بسر می بردند ۱۷) (درین)  
 مابین سید قولم الدین آمل را و عده حق دامن گیر ۱۸) (شده) بود و از سرای  
 فانی ۱۹) (بسرای) باقی نقل نمود ۲۰) و فرزندش سید کمال الدین ۱۰) بجای پدر  
 بر تخت ۱۱) (نشست) و او مردی بود متکبر و متجبر ۱۲) و بسیارست هر چه نامتر  
 در ایام او دزد و راه زن و مردم او یاش را در آمل عیش منتص گشته  
 در کنجی خزیده بودند اما مردم صلاح پیشه و سلاح ۱۳) (بند) را حال  
 فروش ۱۴) (بود) و او نیز در اطاعت حاکم و فرمان فرمای خود آنچه طریق  
 خدمت بود بجا می آورد ۱۵) (و سال بسال) چهل هزار تنگه شهرخی که جهت

M. 6) میرسانید. M. 8) که add. 4) اخذ. M. 3) چه. 2) pro. و 1) om. 1<sup>۶</sup>)

حکومت add. 14) را add. 10) و om. 9<sup>۳</sup>) بریاض 9) کشته 8) و در آن M. 7) و مدت

و بسالی 14) بود M. 15) اندیشه M. 12) آمل مغوض گردانیده بودند

همه مال مقرری مازندران بر آمل نوشته بودند بلا تقصیر و تهاون بهمال ساری (۱) میرسانید (۲) و عرصهٔ مالک مازندران معور گشینه (۳) مردم بر حضور بودند که کسانی که دعوی حکومت مازندران (۴) در (۵) سرداشند مجموع رفته بودند و دنیای پر غرور (۶) را باصحاب غرور گذاشته چون سید محمد ساری را از فضل ایزدی پنج نفر فرزند موهبهٔ الهی شده بود (۷) سه نفر (۸) از (۹) آن عورت) بودند که سید مرتضی در اوایل از امرای قرا تاتار وقتی که امیر تیمور نور قبره جماعت تاتار را کوچ کرده از روم باوراء النهر برد از سنان گریخته مازندران در آمده (۱۰) دختر خواسته بودند (۱۱) و بزرگترین) ایشان سید عبد الکریم بوده است و دو نفر از دختر ملک کبومرث بودند و بزرگترش سید کمال الدین نام داشت غرض که (۱۲) (اصحاب) و ارباب و خدام سید محمد او را برآن داشتند که ترا (۱۳) (پنج فرزند خدا) داده است و عرصهٔ مالک ساری حکومت ایشان (۱۴) را بر نمی تابد (۱۵) صلاح چنانست که آمل را از سید کمال الدین باز ستانی و فرزندان خود مسلم داری تا وسعتی در حکومت پدید آید و اکثر این مشورت (۱۶) (را با بهرام روز افزون (۱۷) (که بزرگتر فرزند) اسکندر روز افزون بود (۱۸) (میگرد) چه در جبلت ایشان اینچنین خیال فاسد همیشه بوده است (۱۹) (و سید محمد نیز بسخن اصحاب (۲۰) غرض میل (۲۱) (کرد و نزد سید کمال الدین (۲۲) بآمل فرستاد که ترا

میرسانید و از جوانب از آسیب خصما فارغ البال بوده در ساری و آمل (۱)  
 ۴) pro M. ۱ (۴) M. add. و (۳) M. ۲) میرسانیدند M. روزگار میگذرانیدند  
 خدای تعالی فرزندان (۸) اسباب (۷) و بزرگتر M. (۹) عورتی (۸) فرزند M. add.  
 add. (۱۲) و om. (۱۱) om. (۱۳) فرزند بزرگتر (۱۱) از: با pro (۱۰) add. (۹)  
 بآمل add. (۱۴) و om. کرده (۱۳) غرض

می باید بساری آمدن تا همدیگر را به بینیم (1) (ومشورتی) روی نموده است باهم گفت و شنید نمائیم چون او را از ساری معلوم کرده بودند که مشورت چه خواهد بود (2) عناد جست و عنذر (3) (فرستاد) که وجع مفاصل پیدا کرده ام و نمی توانم آمد و نیز عم من سید مرتضی در بند فتنه است و اغوای مردم آمل میکند چون من از آمل برون آیم (4) (ممکن) که مردم آمل او را بمسند حکومت بنشانند چون این اعتذار بسید محمد ساری رسید بطلب سید مرتضی بفرستاد و او را طلب داشت سید مرتضی بامیدواری آنکه آمل را بدو خواهند داد بلا توقف سوار (5) (شد و بساری) (6) (رفته) او را بجای مناسب فرود (7) (آوردند) و مقید ساختند و در خانه که سید ضیاء الدین و فرزندان مقید بودند در آن زمان سید غیاث الدین در بند (8) (بوده) وفات یافته بود و فرزندان او را خلاص داده بگیلان فرستاده بودند بنشانند و نزد سید کمال الدین بآمل فرستادند که اینک سید مرتضی که (9) شمارا مدعی بود مقید ساختم اکنون بفراغت خاطر بیا تا به بینم که صلاح چیست (10) و در حق سید مرتضی هم فکر شافی بکنیم سید کمال الدین چون دانست که قضیه چیست (10) نرفت و عناد جست و صریح جواب داد که من دانسته ام که در (11) (ضیبر) شا چه می گذرد (11) آن خیال محال است (11) خانه پدر آن مارا تا از ما یکی رنگ باشد ممکن نیست که شا بتوانید حکومت (12) (کردن و اگر در خالریست که حکومت آمل را از فرزندان و فرزندان زادهای سید رضی الدین

رفت (1) و om. شده (6) ممکن (4) فرستادند (3) M. add. و (2) M. مشورت (1) M.

خیال (11) M. V. om. (11) مدعی (10) M. add. (8) M. آورده (7) و om. بر فور

و om. کرد (12) و M. add. (11)

بستانند بششیر می باید ستاند و الا مکر و حیلۀ بهرام روز افزون ۱) (را) اینجا کار نیست چون این سخن بشنید لشکر جمع کرده متوجه آمد گشتند سید کمال الدین نیز بامردم ۴) (خود) بمقابلۀ در آمد و اندرک جنگ ۵) (شده) خود منهزم گشته برستمدار آمد و آنجا نیز توقف نکرده به ننگابن در آمد و عیال و اطفال را آنجا گذاشته متوجه رانکو گشت و در آن زمان حاکم علی الاستحقاق ۶) پیش گیلان سید مغفرت پناه رضوان دستگاه سید ناصر کیا بن امیر سید محمد ۳) (علیه) الرحمة والغفران بوده است چون بخدمت ایشان رسید و پیشکشهای لایق ۴) (بگذرانید) او را اعزاز و اکرام ۵) (نموده) بفرضه لنگرود جای دادند ۶) سید محمد آمد را بفرزند خود سید عبد الکریم داد و خود بساری معاودت ۷) (نمود) و سفارش او را بگیلان بمحضرت سید ناصر کیا نامه نوشت که چون آمد را بفرزند عبد الکریم تسلیم رفته است توقع ۸) آن که سید کمال الدین را بگذارند که متوجه این صوب گردد ۹) چون مردم آمد دیدند که آمد از دست مخادیم ایشان ۱۰) (بدر) خواهد رفت و از شانت نوکرزادهای ساری فکر ۱۱) (کردند) که ایشانرا سرزنش کنند باهد بگر مشورت ۱۲) (کردند) و درویشانرا اعلام کردند که ما سر عربده داریم و نیکداریم که فرزندان سید کمال الدین از فرزندان سید رضی الدین آمد را بستانند و خود متصرف گردند درویشان نیز بدان اتفاق ۱۳) (نمودند) و بافرزند و فرزندان سید رضی الدین گفتند که اینست

۱) om. ۴) M. add. ۵) M. add. ۶) M. add. ۷) M. add. ۸) M. add. ۹) M. add. ۱۰) M. add. ۱۱) M. add. ۱۲) M. add. ۱۳) M. add.

کردند ۱۲) و om. کرده ۱۱) کرده اند ۱۰) بیرون ۹) آن ۸) و om. نموده ۷) و

که برادر وعم شما در ساری (۱) (مقیدست) و سید کمال الدین بگیلان رفته  
 آنجا قرار دارد اگر شما را عار نیست که ملک آمل را سید کمال الدین  
 باوجود شما تصرف نماید ما را که نوکرزاده‌های شماستیم عیب و عار است که  
 بدان راضی شویم اکنون آنچه (۲) طریق مخالفت است باسید عبد الکریم بظهور  
 می‌رسانیم (۳) و بطلب سید کمال الدین می‌فرستیم تا بیاید برادر سید مرضی  
 سید علا الدین گفت که این چنین خوبست و رحمت بر شما باد که وظیفه  
 نوکرزادگی از شما ملاحظه رفته است و می‌رود اما سید نصیر الدین که  
 والی مملکت ساری بود بخالفت ایشان دم (۴) (زده) تا زنده بود نگذاشت  
 که بکروز ایشان را خاطر جمع باشد وفات کرد کسی دیگر بجز فرزند او که  
 درگیلان است و سید عبد الوهاب که فرزند سید غیاث الدین است و او  
 مرد عشرت دوست و شرب بدوام دلرد نیستند و او نیز درگیلانست عجب  
 که آنچه شما درضیر دلرید بی آنها میسر شود زیرا که مخالفت باوالی  
 ساری بی وارث ساری میسر نخواهد بود چون این مشورت از سید علا  
 الدین بشنودند (۵) درویش و غیره باتفاق (۶) (نزد) سید کمال الدین نوشتند  
 که ما را خیال چنین وچنین است باید که درروز متوجه گردی و اگر توانی  
 سید عبد الوهاب و فرزند سید نصیر الدین را همراه خود بیاری که آنچه  
 مطلوبست حاصل می شود سید کمال الدین چون (۷) (این سخن) بشنید  
 باسید عبد الوهاب و این فقیر مشورت کرد (۸) (سید) عبد الوهاب قبول نکرد  
 که من مرد پیرم و مدت شانزده سال بند کشیده ام و اکنون خلاص داده اند

(۱) M. M. I. و (۲) M. M. I. و (۳) M. M. I. و (۴) M. M. I. و (۵) M. M. I. و (۶) M. M. I. و (۷) M. M. I. و (۸) M. M. I.

و بامن عهد کرده اند که فکر مخالفت ما نکنی اکنون اینجا بصدقه سادات گیلان آب و نان<sup>۱)</sup> (بهم) میرسد مرتکب دیگر کار نمی شوم<sup>۲)</sup> چون با حقیق سخن در میان آورد حقیق را غرور جوانی در<sup>۳)</sup> (سر) بود وهم لزان فکر<sup>۴)</sup> (کرده شد) که تا امروز که پدر در حبوت بود با ایشان همیشه دم مخالفت میزد اکنون چون پدر وفات یافت با وجود اینچنین طلب مردم اگر تو دم در کشی مردم ما ز ندران گویند که سید نصیر الدین عقیق رفته است و از و کسی<sup>۵)</sup> (غماند) دعوت سید کمال الدین را قبول نموده شد اما گفته اند که کلغل مردم ساری نزد من<sup>۶)</sup> نیآورده اند اگر بیاورند بلا توقف بدان مهم اقدام میبرد سید کمال الدین اجازت حاصل کرد که بطلب<sup>۷)</sup> (فرزند ان) خود به تنکابن میروم تا آنها را بلنگرود نقل غنایم و برفت چون به تنکابن رسید توقف نکرد و درستمد اثر بسرحد آمل رفت و نزد مردم آمل کاغذی بنوشت که اینک من آمده ام و فلائی یعنی حقیق در عقب میرسد اما از مردم ساری<sup>۸)</sup> (توقع کاغذی) دارد که نزد او بنویسند و بتعجیل بفرستند<sup>۹)</sup> درویشان آمل نزد درویشان ساری بنوشتند و بعجاله فرستادند که ما را خروج در خاطر است و میخواهیم که سید کمال الدین را باآمل<sup>۱۰)</sup> (آریم) و سید عهد الکریم را اخراج نمائیم و چون این فتنه کرده شود یقین که باسید محمد ساری مخالفت است که کرده شد وی<sup>۱۱)</sup> (وارث) ملک ساری مخالفت سید ممکن نیست و فرزند سید نصیر الدین مرتکب این امر می شود اما از شما توقع کاغذی دارد که

M. (۱) نیآورده اند. (d.) ۲) M. غماند ۳) M. کرد ۴) M. دماغ ۵) M. add. و ۶) M. add. ۷) M. add. ۸) M. add. ۹) M. add. ۱۰) M. add. ۱۱) M. add.

وارثی. M. ۹) بریم ۱۰) M. add. و ۱۱) کاغذ توقع (۱) فرزند

نزد او بنوبسید و در آن زمان رئیس و مہتر ایشان در آمل یکی بود کہ بدرویش (۱) (حسن) شراب دار موسوم بود و درویشان مازندران از رای (۲) (او) بیرون نمی بودند چون درویشان ساری سخن او را بشنیدند نزد حقیر کاغذی بنوشتند کہ بلا توقف باید کہ توجہ نمائی و مکث نکنی کہ ما را سروجان فدای شماست و نوکرزادہای پدر مرحوم نیز کس فرستادند و سید کمال الدین را مردم آمل مجموع استقبال نموده متوجہ آمل گردانیدند چون خبر رسید عبد الکریم رسید مجال اقامت نداشت آمل را بگذاشت و بساری رفت و از اتفاق مردم آمل صورتی بعرض پدر رسانید

گفتار در (۳) (ذکر) توجہ حقیر بصوب مازندران و محاربه مرزناک چون در سنہ اربعین و ثمانیہ کاغذ مردم ساری بدین حقیر رسید و سید کمال الدین (۴) (بآمل) منکن (۵) (گشت) ہم (۶) (کاغذی) بنوشت و از ملک کیومرث ہم کاغذی بنام حقیر بستاند و طلب بجد نمود عزم جزم کرده (۷) (روان گشته آمد) اما چون تحقیق بود کہ حضرت سید ناصر کیا اجازت (۸) (خواهد) داد قدم در دایرہ گستاخی نہادہ بی اجازت توجہ رفت چون برسندار (۹) رسید شد ملک کیومرث و ظایف احترام بتقدیم رسانید مردم ساری کہ در رستندار جمع شدہ منتظر حقیر بودند ہمراہ ساخته بلا توقف بآمل فرستاد چون بآمل رسیدہ شد سید کمال الدین باجعی از مردم (۱۰) (آمل) استقبال نموده (۱۱) بخانہ خود فرود آورد و مردم شهر ساری را در (۱۲) آمل جای داد و خدمت پسندیدہ بتقدیم رسانید و صلاح چنان دیدند

in (۷) خواهند M. (۸) روانہ M. (۹) کاغذ (۱۰) کشته (۱۱) om. (۱۲) ایشان M. (۱۳) حسین (۱)

شهر (۱۴) M. add. و (۱۵) M. add. (۱۶) شہر del. رسیدہ شد M.



که بلا توقف بسرحد ساری توجه رود بر موجب صلاح دید با مردم ساری که جمع بودند توجه رفت ۱) چون مانعی نبود ۱<sup>a</sup>) (و هر جا که رسیده می شد مردم آنچه وظیفه اتفاق بود بتقدیم میرسانیدند بکنار باول رود بگذرگاه ۱<sup>b</sup>) (زیبار) فرود آمده ۱<sup>c</sup>) گشت و مردم بارفروش ده از درویش و غیره بلا توقف آمدند و عهد کردند ۱<sup>d</sup>) و درین موضع قریب دو هزار مرد کار جمع گشته بودند و سید زین العابدین حسینی پازواری ۱<sup>e</sup>) (را) بسرحداری لشکر ساری منسوب گردانیده باجعی بیارفروش ده برسم منتقلا فرستادند چون او بیارفروش ده آمد همان شب تا صبح از آب گذشته چون روز شد آنچه وظایف یسامشی بود بتقدیم رسانیده ۱<sup>f</sup>) شد ویدفع او عزم جزم ۲) (شد) او نیز بالضرورت مجاربه را آماده شد و بالشکر خود مضاف داد چون مجاربه قایم گشت فی الحال بگریخت و مجال توقف و مکث نداشت ۲<sup>a</sup>) در عقب او رانده بسیاری ۳) از مردم او مقید و مقتول ۳) (شدند) و اغرق وینه او را گرفته اسب و استر و اجناس و رخوت بسیار بدست لشکر حقیر افتاد و او بهزیمت تمام بساری رفت و صورت حال معروض داشت ۲<sup>b</sup>) مردم بازرگاه که الکای خاص حقیر بود مجموع آمدند و دیدند درویشان آنچه بتوانستند حاضر ۴) (گشتند) هر جا ۴) (که) بودند یاغی شدند و اجتماع عوام و خواص گشت چون سید محمد ساری دید که کار از دست رفت سید مرتضی که در بند بود خلاص ۷) داد و جامه پوشانید و اسب و سلاح و ما یحتاج حرب تعیین فرموده

۱) M. add. بلا توقف, V. add. دید با مردم صلاح دید با مردم  
 ۱<sup>b</sup>) om. ۱<sup>c</sup>) om. ۱<sup>d</sup>) om. al. add. ۱<sup>e</sup>) om. ۱<sup>f</sup>) om. و  
 ۲) om. و ۲<sup>a</sup>) M. add. و ۲<sup>b</sup>) om. ۲) شد و ۲<sup>c</sup>) om. و  
 ۳) om. و ۳<sup>a</sup>) om. ۳) شد و ۳<sup>b</sup>) om. و ۳<sup>c</sup>) om. و  
 ۴) om. ۴) om. ۴) om. و ۴<sup>a</sup>) om. و ۴<sup>b</sup>) om. و ۴<sup>c</sup>) om. و ۴<sup>d</sup>) om. و ۴<sup>e</sup>) om. و ۴<sup>f</sup>) om. و ۴<sup>g</sup>) om. و ۴<sup>h</sup>) om. و ۴<sup>i</sup>) om. و ۴<sup>j</sup>) om. و ۴<sup>k</sup>) om. و ۴<sup>l</sup>) om. و ۴<sup>m</sup>) om. و ۴<sup>n</sup>) om. و ۴<sup>o</sup>) om. و ۴<sup>p</sup>) om. و ۴<sup>q</sup>) om. و ۴<sup>r</sup>) om. و ۴<sup>s</sup>) om. و ۴<sup>t</sup>) om. و ۴<sup>u</sup>) om. و ۴<sup>v</sup>) om. و ۴<sup>w</sup>) om. و ۴<sup>x</sup>) om. و ۴<sup>y</sup>) om. و ۴<sup>z</sup>) om. و ۴<sup>aa</sup>) om. و ۴<sup>ab</sup>) om. و ۴<sup>ac</sup>) om. و ۴<sup>ad</sup>) om. و ۴<sup>ae</sup>) om. و ۴<sup>af</sup>) om. و ۴<sup>ag</sup>) om. و ۴<sup>ah</sup>) om. و ۴<sup>ai</sup>) om. و ۴<sup>aj</sup>) om. و ۴<sup>ak</sup>) om. و ۴<sup>al</sup>) om. و ۴<sup>am</sup>) om. و ۴<sup>an</sup>) om. و ۴<sup>ao</sup>) om. و ۴<sup>ap</sup>) om. و ۴<sup>aq</sup>) om. و ۴<sup>ar</sup>) om. و ۴<sup>as</sup>) om. و ۴<sup>at</sup>) om. و ۴<sup>au</sup>) om. و ۴<sup>av</sup>) om. و ۴<sup>aw</sup>) om. و ۴<sup>ax</sup>) om. و ۴<sup>ay</sup>) om. و ۴<sup>az</sup>) om. و ۴<sup>ba</sup>) om. و ۴<sup>bb</sup>) om. و ۴<sup>bc</sup>) om. و ۴<sup>bd</sup>) om. و ۴<sup>be</sup>) om. و ۴<sup>bf</sup>) om. و ۴<sup>bg</sup>) om. و ۴<sup>bh</sup>) om. و ۴<sup>bi</sup>) om. و ۴<sup>bj</sup>) om. و ۴<sup>bk</sup>) om. و ۴<sup>bl</sup>) om. و ۴<sup>bm</sup>) om. و ۴<sup>bn</sup>) om. و ۴<sup>bo</sup>) om. و ۴<sup>bp</sup>) om. و ۴<sup>bq</sup>) om. و ۴<sup>br</sup>) om. و ۴<sup>bs</sup>) om. و ۴<sup>bt</sup>) om. و ۴<sup>bu</sup>) om. و ۴<sup>bv</sup>) om. و ۴<sup>bw</sup>) om. و ۴<sup>bx</sup>) om. و ۴<sup>by</sup>) om. و ۴<sup>bz</sup>) om. و ۴<sup>ca</sup>) om. و ۴<sup>cb</sup>) om. و ۴<sup>cc</sup>) om. و ۴<sup>cd</sup>) om. و ۴<sup>ce</sup>) om. و ۴<sup>cf</sup>) om. و ۴<sup>cg</sup>) om. و ۴<sup>ch</sup>) om. و ۴<sup>ci</sup>) om. و ۴<sup>cj</sup>) om. و ۴<sup>ck</sup>) om. و ۴<sup>cl</sup>) om. و ۴<sup>cm</sup>) om. و ۴<sup>cn</sup>) om. و ۴<sup>co</sup>) om. و ۴<sup>cp</sup>) om. و ۴<sup>cq</sup>) om. و ۴<sup>cr</sup>) om. و ۴<sup>cs</sup>) om. و ۴<sup>ct</sup>) om. و ۴<sup>cu</sup>) om. و ۴<sup>cv</sup>) om. و ۴<sup>cw</sup>) om. و ۴<sup>cx</sup>) om. و ۴<sup>cy</sup>) om. و ۴<sup>cz</sup>) om. و ۴<sup>da</sup>) om. و ۴<sup>db</sup>) om. و ۴<sup>dc</sup>) om. و ۴<sup>dd</sup>) om. و ۴<sup>de</sup>) om. و ۴<sup>df</sup>) om. و ۴<sup>dg</sup>) om. و ۴<sup>dh</sup>) om. و ۴<sup>di</sup>) om. و ۴<sup>dj</sup>) om. و ۴<sup>dk</sup>) om. و ۴<sup>dl</sup>) om. و ۴<sup>dm</sup>) om. و ۴<sup>dn</sup>) om. و ۴<sup>do</sup>) om. و ۴<sup>dp</sup>) om. و ۴<sup>dq</sup>) om. و ۴<sup>dr</sup>) om. و ۴<sup>ds</sup>) om. و ۴<sup>dt</sup>) om. و ۴<sup>du</sup>) om. و ۴<sup>dv</sup>) om. و ۴<sup>dw</sup>) om. و ۴<sup>dx</sup>) om. و ۴<sup>dy</sup>) om. و ۴<sup>dz</sup>) om. و ۴<sup>ea</sup>) om. و ۴<sup>eb</sup>) om. و ۴<sup>ec</sup>) om. و ۴<sup>ed</sup>) om. و ۴<sup>ee</sup>) om. و ۴<sup>ef</sup>) om. و ۴<sup>eg</sup>) om. و ۴<sup>eh</sup>) om. و ۴<sup>ei</sup>) om. و ۴<sup>ej</sup>) om. و ۴<sup>ek</sup>) om. و ۴<sup>el</sup>) om. و ۴<sup>em</sup>) om. و ۴<sup>en</sup>) om. و ۴<sup>eo</sup>) om. و ۴<sup>ep</sup>) om. و ۴<sup>eq</sup>) om. و ۴<sup>er</sup>) om. و ۴<sup>es</sup>) om. و ۴<sup>et</sup>) om. و ۴<sup>eu</sup>) om. و ۴<sup>ev</sup>) om. و ۴<sup>ew</sup>) om. و ۴<sup>ex</sup>) om. و ۴<sup>ey</sup>) om. و ۴<sup>ez</sup>) om. و ۴<sup>fa</sup>) om. و ۴<sup>fb</sup>) om. و ۴<sup>fc</sup>) om. و ۴<sup>fd</sup>) om. و ۴<sup>fe</sup>) om. و ۴<sup>ff</sup>) om. و ۴<sup>fg</sup>) om. و ۴<sup>fh</sup>) om. و ۴<sup>fi</sup>) om. و ۴<sup>fj</sup>) om. و ۴<sup>fk</sup>) om. و ۴<sup>fl</sup>) om. و ۴<sup>fm</sup>) om. و ۴<sup>fn</sup>) om. و ۴<sup>fo</sup>) om. و ۴<sup>fp</sup>) om. و ۴<sup>fq</sup>) om. و ۴<sup>fr</sup>) om. و ۴<sup>fs</sup>) om. و ۴<sup>ft</sup>) om. و ۴<sup>fu</sup>) om. و ۴<sup>fv</sup>) om. و ۴<sup>fw</sup>) om. و ۴<sup>fx</sup>) om. و ۴<sup>fy</sup>) om. و ۴<sup>fz</sup>) om. و ۴<sup>ga</sup>) om. و ۴<sup>gb</sup>) om. و ۴<sup>gc</sup>) om. و ۴<sup>gd</sup>) om. و ۴<sup>ge</sup>) om. و ۴<sup>gf</sup>) om. و ۴<sup>gg</sup>) om. و ۴<sup>gh</sup>) om. و ۴<sup>gi</sup>) om. و ۴<sup>gj</sup>) om. و ۴<sup>gk</sup>) om. و ۴<sup>gl</sup>) om. و ۴<sup>gm</sup>) om. و ۴<sup>gn</sup>) om. و ۴<sup>go</sup>) om. و ۴<sup>gp</sup>) om. و ۴<sup>gq</sup>) om. و ۴<sup>gr</sup>) om. و ۴<sup>gs</sup>) om. و ۴<sup>gt</sup>) om. و ۴<sup>gu</sup>) om. و ۴<sup>gv</sup>) om. و ۴<sup>gw</sup>) om. و ۴<sup>gx</sup>) om. و ۴<sup>gy</sup>) om. و ۴<sup>gz</sup>) om. و ۴<sup>ha</sup>) om. و ۴<sup>hb</sup>) om. و ۴<sup>hc</sup>) om. و ۴<sup>hd</sup>) om. و ۴<sup>he</sup>) om. و ۴<sup>hf</sup>) om. و ۴<sup>hg</sup>) om. و ۴<sup>hh</sup>) om. و ۴<sup>hi</sup>) om. و ۴<sup>hj</sup>) om. و ۴<sup>hk</sup>) om. و ۴<sup>hl</sup>) om. و ۴<sup>hm</sup>) om. و ۴<sup>hn</sup>) om. و ۴<sup>ho</sup>) om. و ۴<sup>hp</sup>) om. و ۴<sup>hq</sup>) om. و ۴<sup>hr</sup>) om. و ۴<sup>hs</sup>) om. و ۴<sup>ht</sup>) om. و ۴<sup>hu</sup>) om. و ۴<sup>hv</sup>) om. و ۴<sup>hw</sup>) om. و ۴<sup>hx</sup>) om. و ۴<sup>hy</sup>) om. و ۴<sup>hz</sup>) om. و ۴<sup>ia</sup>) om. و ۴<sup>ib</sup>) om. و ۴<sup>ic</sup>) om. و ۴<sup>id</sup>) om. و ۴<sup>ie</sup>) om. و ۴<sup>if</sup>) om. و ۴<sup>ig</sup>) om. و ۴<sup>ih</sup>) om. و ۴<sup>ii</sup>) om. و ۴<sup>ij</sup>) om. و ۴<sup>ik</sup>) om. و ۴<sup>il</sup>) om. و ۴<sup>im</sup>) om. و ۴<sup>in</sup>) om. و ۴<sup>io</sup>) om. و ۴<sup>ip</sup>) om. و ۴<sup>iq</sup>) om. و ۴<sup>ir</sup>) om. و ۴<sup>is</sup>) om. و ۴<sup>it</sup>) om. و ۴<sup>iu</sup>) om. و ۴<sup>iv</sup>) om. و ۴<sup>iw</sup>) om. و ۴<sup>ix</sup>) om. و ۴<sup>iy</sup>) om. و ۴<sup>iz</sup>) om. و ۴<sup>ja</sup>) om. و ۴<sup>jb</sup>) om. و ۴<sup>jc</sup>) om. و ۴<sup>jd</sup>) om. و ۴<sup>je</sup>) om. و ۴<sup>jf</sup>) om. و ۴<sup>jj</sup>) om. و ۴<sup>jh</sup>) om. و ۴<sup>ji</sup>) om. و ۴<sup>jj</sup>) om. و ۴<sup>jk</sup>) om. و ۴<sup>jl</sup>) om. و ۴<sup>jm</sup>) om. و ۴<sup>jn</sup>) om. و ۴<sup>jo</sup>) om. و ۴<sup>jp</sup>) om. و ۴<sup>jq</sup>) om. و ۴<sup>jr</sup>) om. و ۴<sup>js</sup>) om. و ۴<sup>jt</sup>) om. و ۴<sup>ju</sup>) om. و ۴<sup>jv</sup>) om. و ۴<sup>jw</sup>) om. و ۴<sup>jx</sup>) om. و ۴<sup>jy</sup>) om. و ۴<sup>jz</sup>) om. و ۴<sup>ka</sup>) om. و ۴<sup>kb</sup>) om. و ۴<sup>kc</sup>) om. و ۴<sup>kd</sup>) om. و ۴<sup>ke</sup>) om. و ۴<sup>kf</sup>) om. و ۴<sup>kg</sup>) om. و ۴<sup>kh</sup>) om. و ۴<sup>ki</sup>) om. و ۴<sup>kj</sup>) om. و ۴<sup>kl</sup>) om. و ۴<sup>km</sup>) om. و ۴<sup>kn</sup>) om. و ۴<sup>ko</sup>) om. و ۴<sup>kp</sup>) om. و ۴<sup>kq</sup>) om. و ۴<sup>kr</sup>) om. و ۴<sup>ks</sup>) om. و ۴<sup>kt</sup>) om. و ۴<sup>ku</sup>) om. و ۴<sup>kv</sup>) om. و ۴<sup>kw</sup>) om. و ۴<sup>kx</sup>) om. و ۴<sup>ky</sup>) om. و ۴<sup>kz</sup>) om. و ۴<sup>la</sup>) om. و ۴<sup>lb</sup>) om. و ۴<sup>lc</sup>) om. و ۴<sup>ld</sup>) om. و ۴<sup>le</sup>) om. و ۴<sup>lf</sup>) om. و ۴<sup>lg</sup>) om. و ۴<sup>lh</sup>) om. و ۴<sup>li</sup>) om. و ۴<sup>lj</sup>) om. و ۴<sup>lk</sup>) om. و ۴<sup>ll</sup>) om. و ۴<sup>lm</sup>) om. و ۴<sup>ln</sup>) om. و ۴<sup>lo</sup>) om. و ۴<sup>lp</sup>) om. و ۴<sup>lq</sup>) om. و ۴<sup>lr</sup>) om. و ۴<sup>ls</sup>) om. و ۴<sup>lt</sup>) om. و ۴<sup>lu</sup>) om. و ۴<sup>lv</sup>) om. و ۴<sup>lw</sup>) om. و ۴<sup>lx</sup>) om. و ۴<sup>ly</sup>) om. و ۴<sup>lz</sup>) om. و ۴<sup>ma</sup>) om. و ۴<sup>mb</sup>) om. و ۴<sup>mc</sup>) om. و ۴<sup>md</sup>) om. و ۴<sup>me</sup>) om. و ۴<sup>mf</sup>) om. و ۴<sup>mg</sup>) om. و ۴<sup>mh</sup>) om. و ۴<sup>mi</sup>) om. و ۴<sup>mj</sup>) om. و ۴<sup>mk</sup>) om. و ۴<sup>ml</sup>) om. و ۴<sup>mm</sup>) om. و ۴<sup>mn</sup>) om. و ۴<sup>mo</sup>) om. و ۴<sup>mp</sup>) om. و ۴<sup>mq</sup>) om. و ۴<sup>mr</sup>) om. و ۴<sup>ms</sup>) om. و ۴<sup>mt</sup>) om. و ۴<sup>mu</sup>) om. و ۴<sup>mv</sup>) om. و ۴<sup>mw</sup>) om. و ۴<sup>mx</sup>) om. و ۴<sup>my</sup>) om. و ۴<sup>mz</sup>) om. و ۴<sup>na</sup>) om. و ۴<sup>nb</sup>) om. و ۴<sup>nc</sup>) om. و ۴<sup>nd</sup>) om. و ۴<sup>ne</sup>) om. و ۴<sup>nf</sup>) om. و ۴<sup>ng</sup>) om. و ۴<sup>nh</sup>) om. و ۴<sup>ni</sup>) om. و ۴<sup>nj</sup>) om. و ۴<sup>nk</sup>) om. و ۴<sup>nl</sup>) om. و ۴<sup>nm</sup>) om. و ۴<sup>nn</sup>) om. و ۴<sup>no</sup>) om. و ۴<sup>np</sup>) om. و ۴<sup>nq</sup>) om. و ۴<sup>nr</sup>) om. و ۴<sup>ns</sup>) om. و ۴<sup>nt</sup>) om. و ۴<sup>nu</sup>) om. و ۴<sup>nv</sup>) om. و ۴<sup>nw</sup>) om. و ۴<sup>nx</sup>) om. و ۴<sup>ny</sup>) om. و ۴<sup>nz</sup>) om. و ۴<sup>oa</sup>) om. و ۴<sup>ob</sup>) om. و ۴<sup>oc</sup>) om. و ۴<sup>od</sup>) om. و ۴<sup>oe</sup>) om. و ۴<sup>of</sup>) om. و ۴<sup>og</sup>) om. و ۴<sup>oh</sup>) om. و ۴<sup>oi</sup>) om. و ۴<sup>oj</sup>) om. و ۴<sup>ok</sup>) om. و ۴<sup>ol</sup>) om. و ۴<sup>om</sup>) om. و ۴<sup>on</sup>) om. و ۴<sup>oo</sup>) om. و ۴<sup>op</sup>) om. و ۴<sup>oq</sup>) om. و ۴<sup>or</sup>) om. و ۴<sup>os</sup>) om. و ۴<sup>ot</sup>) om. و ۴<sup>ou</sup>) om. و ۴<sup>ov</sup>) om. و ۴<sup>ow</sup>) om. و ۴<sup>ox</sup>) om. و ۴<sup>oy</sup>) om. و ۴<sup>oz</sup>) om. و ۴<sup>pa</sup>) om. و ۴<sup>pb</sup>) om. و ۴<sup>pc</sup>) om. و ۴<sup>pd</sup>) om. و ۴<sup>pe</sup>) om. و ۴<sup>pf</sup>) om. و ۴<sup>pg</sup>) om. و ۴<sup>ph</sup>) om. و ۴<sup>pi</sup>) om. و ۴<sup>pj</sup>) om. و ۴<sup>pk</sup>) om. و ۴<sup>pl</sup>) om. و ۴<sup>pm</sup>) om. و ۴<sup>pn</sup>) om. و ۴<sup>po</sup>) om. و ۴<sup>pp</sup>) om. و ۴<sup>pq</sup>) om. و ۴<sup>pr</sup>) om. و ۴<sup>ps</sup>) om. و ۴<sup>pt</sup>) om. و ۴<sup>pu</sup>) om. و ۴<sup>pv</sup>) om. و ۴<sup>pw</sup>) om. و ۴<sup>px</sup>) om. و ۴<sup>py</sup>) om. و ۴<sup>pz</sup>) om. و ۴<sup>qa</sup>) om. و ۴<sup>qb</sup>) om. و ۴<sup>qc</sup>) om. و ۴<sup>qd</sup>) om. و ۴<sup>qe</sup>) om. و ۴<sup>qf</sup>) om. و ۴<sup>qg</sup>) om. و ۴<sup>qh</sup>) om. و ۴<sup>qi</sup>) om. و ۴<sup>qj</sup>) om. و ۴<sup>qk</sup>) om. و ۴<sup>ql</sup>) om. و ۴<sup>qm</sup>) om. و ۴<sup>qn</sup>) om. و ۴<sup>qo</sup>) om. و ۴<sup>qp</sup>) om. و ۴<sup>qq</sup>) om. و ۴<sup>qr</sup>) om. و ۴<sup>qs</sup>) om. و ۴<sup>qt</sup>) om. و ۴<sup>qu</sup>) om. و ۴<sup>qv</sup>) om. و ۴<sup>qw</sup>) om. و ۴<sup>qx</sup>) om. و ۴<sup>qy</sup>) om. و ۴<sup>qz</sup>) om. و ۴<sup>ra</sup>) om. و ۴<sup>rb</sup>) om. و ۴<sup>rc</sup>) om. و ۴<sup>rd</sup>) om. و ۴<sup>re</sup>) om. و ۴<sup>rf</sup>) om. و ۴<sup>rg</sup>) om. و ۴<sup>rh</sup>) om. و ۴<sup>ri</sup>) om. و ۴<sup>rj</sup>) om. و ۴<sup>rk</sup>) om. و ۴<sup>rl</sup>) om. و ۴<sup>rm</sup>) om. و ۴<sup>rn</sup>) om. و ۴<sup>ro</sup>) om. و ۴<sup>rp</sup>) om. و ۴<sup>rq</sup>) om. و ۴<sup>rr</sup>) om. و ۴<sup>rs</sup>) om. و ۴<sup>rt</sup>) om. و ۴<sup>ru</sup>) om. و ۴<sup>rv</sup>) om. و ۴<sup>rw</sup>) om. و ۴<sup>rx</sup>) om. و ۴<sup>ry</sup>) om. و ۴<sup>rz</sup>) om. و ۴<sup>sa</sup>) om. و ۴<sup>sb</sup>) om. و ۴<sup>sc</sup>) om. و ۴<sup>sd</sup>) om. و ۴<sup>se</sup>) om. و ۴<sup>sf</sup>) om. و ۴<sup>sg</sup>) om. و ۴<sup>sh</sup>) om. و ۴<sup>si</sup>) om. و ۴<sup>sj</sup>) om. و ۴<sup>sk</sup>) om. و ۴<sup>sl</sup>) om. و ۴<sup>sm</sup>) om. و ۴<sup>sn</sup>) om. و ۴<sup>so</sup>) om. و ۴<sup>sp</sup>) om. و ۴<sup>sq</sup>) om. و ۴<sup>sr</sup>) om. و ۴<sup>ss</sup>) om. و ۴<sup>st</sup>) om. و ۴<sup>su</sup>) om. و ۴<sup>sv</sup>) om. و ۴<sup>sw</sup>) om. و ۴<sup>sx</sup>) om. و ۴<sup>sy</sup>) om. و ۴<sup>sz</sup>) om. و ۴<sup>ta</sup>) om. و ۴<sup>tb</sup>) om. و ۴<sup>tc</sup>) om. و ۴<sup>td</sup>) om. و ۴<sup>te</sup>) om. و ۴<sup>tf</sup>) om. و ۴<sup>tg</sup>) om. و ۴<sup>th</sup>) om. و ۴<sup>ti</sup>) om. و ۴<sup>tj</sup>) om. و ۴<sup>tk</sup>) om. و ۴<sup>tl</sup>) om. و ۴<sup>tm</sup>) om. و ۴<sup>tn</sup>) om. و ۴<sup>to</sup>) om. و ۴<sup>tp</sup>) om. و ۴<sup>tq</sup>) om. و ۴<sup>tr</sup>) om. و ۴<sup>ts</sup>) om. و ۴<sup>tt</sup>) om. و ۴<sup>tu</sup>) om. و ۴<sup>tv</sup>) om. و ۴<sup>tw</sup>) om. و ۴<sup>tx</sup>) om. و ۴<sup>ty</sup>) om. و ۴<sup>tz</sup>) om. و ۴<sup>ua</sup>) om. و ۴<sup>ub</sup>) om. و ۴<sup>uc</sup>) om. و ۴<sup>ud</sup>) om. و ۴<sup>ue</sup>) om. و ۴<sup>uf</sup>) om. و ۴<sup>ug</sup>) om. و ۴<sup>uh</sup>) om. و ۴<sup>ui</sup>) om. و ۴<sup>uj</sup>) om. و ۴<sup>uk</sup>) om. و ۴<sup>ul</sup>) om. و ۴<sup>um</sup>) om. و ۴<sup>un</sup>) om. و ۴<sup>uo</sup>) om. و ۴<sup>up</sup>) om. و ۴<sup>uq</sup>) om. و ۴<sup>ur</sup>) om. و ۴<sup>us</sup>) om. و ۴<sup>ut</sup>) om. و ۴<sup>uu</sup>) om. و ۴<sup>uv</sup>) om. و ۴<sup>uw</sup>) om. و ۴<sup>ux</sup>) om. و ۴<sup>uy</sup>) om. و ۴<sup>uz</sup>) om. و ۴<sup>va</sup>) om. و ۴<sup>vb</sup>) om. و ۴<sup>vc</sup>) om. و ۴<sup>vd</sup>) om. و ۴<sup>ve</sup>) om. و ۴<sup>vf</sup>) om. و ۴<sup>vg</sup>) om. و ۴<sup>vh</sup>) om. و ۴<sup>vi</sup>) om. و ۴<sup>vj</sup>) om. و ۴<sup>vk</sup>) om. و ۴<sup>vl</sup>) om. و ۴<sup>vm</sup>) om. و ۴<sup>vn</sup>) om. و ۴<sup>vo</sup>) om. و ۴<sup>vp</sup>) om. و ۴<sup>vq</sup>) om. و ۴<sup>vr</sup>) om. و ۴<sup>vs</sup>) om. و ۴<sup>vt</sup>) om. و ۴<sup>vu</sup>) om. و ۴<sup>vv</sup>) om. و ۴<sup>vw</sup>) om. و ۴<sup>vx</sup>) om. و ۴<sup>vy</sup>) om. و ۴<sup>vz</sup>) om. و ۴<sup>wa</sup>) om. و ۴<sup>wb</sup>) om. و ۴<sup>wc</sup>) om. و ۴<sup>wd</sup>) om. و ۴<sup>we</sup>) om. و ۴<sup>wf</sup>) om. و ۴<sup>wg</sup>) om. و ۴<sup>wh</sup>) om. و ۴<sup>wi</sup>) om. و ۴<sup>wj</sup>) om. و ۴<sup>wk</sup>) om. و ۴<sup>wl</sup>) om. و ۴<sup>wm</sup>) om. و ۴<sup>wn</sup>) om. و ۴<sup>wo</sup>) om. و ۴<sup>wp</sup>) om. و ۴<sup>wq</sup>) om. و ۴<sup>wr</sup>) om. و ۴<sup>ws</sup>) om. و ۴<sup>wt</sup>) om. و ۴<sup>wu</sup>) om. و ۴<sup>wv</sup>) om. و ۴<sup>wx</sup>) om. و ۴<sup>wy</sup>) om. و ۴<sup>wz</sup>) om. و ۴<sup>xa</sup>) om. و ۴<sup>xb</sup>) om. و ۴<sup>xc</sup>) om. و ۴<sup>xd</sup>) om. و ۴<sup>xe</sup>) om. و ۴<sup>xf</sup>) om. و ۴<sup>xg</sup>) om. و ۴<sup>xh</sup>) om. و ۴<sup>xi</sup>) om. و ۴<sup>xj</sup>) om. و ۴<sup>xk</sup>) om. و ۴<sup>xl</sup>) om. و ۴<sup>xm</sup>) om. و ۴<sup>xn</sup>) om. و ۴<sup>xo</sup>) om. و ۴<sup>xp</sup>) om. و ۴<sup>xq</sup>) om. و ۴<sup>xr</sup>) om. و ۴<sup>xs</sup>) om. و ۴<sup>xt</sup>) om. و ۴<sup>xu</sup>) om. و ۴<sup>xv</sup>) om. و ۴<sup>xw</sup>) om. و ۴<sup>xx</sup>) om. و ۴<sup>xy</sup>) om. و ۴<sup>xz</sup>) om. و ۴<sup>ya</sup>) om. و ۴<sup>yb</sup>) om. و ۴<sup>yc</sup>) om. و ۴<sup>yd</sup>) om. و ۴<sup>ye</sup>) om. و ۴<sup>yf</sup>) om. و ۴<sup>yg</sup>) om. و ۴<sup>yh</sup>) om. و ۴<sup>yi</sup>) om. و ۴<sup>yj</sup>) om. و ۴<sup>yk</sup>) om. و ۴<sup>yl</sup>) om. و ۴<sup>ym</sup>) om. و ۴<sup>yn</sup>) om. و ۴<sup>yo</sup>) om. و ۴<sup>yp</sup>) om. و ۴<sup>yq</sup>) om. و ۴<sup>yr</sup>) om. و ۴<sup>ys</sup>) om. و ۴<sup>yt</sup>) om. و ۴<sup>yu</sup>) om. و ۴<sup>yv</sup>) om. و ۴<sup>yw</sup>) om. و ۴<sup>yx</sup>) om. و ۴<sup>yy</sup>) om. و ۴<sup>yz</sup>) om. و ۴<sup>za</sup>) om. و ۴<sup>zb</sup>) om. و ۴<sup>zc</sup>) om. و ۴<sup>zd</sup>) om. و ۴<sup>ze</sup>) om. و ۴<sup>zf</sup>) om. و ۴<sup>zg</sup>) om. و ۴<sup>zh</sup>) om. و ۴<sup>zi</sup>) om. و ۴<sup>zj</sup>) om. و ۴<sup>zk</sup>) om. و ۴<sup>zl</sup>) om. و ۴<sup>zm</sup>) om. و ۴<sup>zn</sup>) om. و ۴<sup>zo</sup>) om. و ۴<sup>zp</sup>) om. و ۴<sup>zq</sup>) om. و ۴<sup>zr</sup>) om. و ۴<sup>zs</sup>) om. و ۴<sup>zt</sup>) om. و ۴<sup>zu</sup>) om. و ۴<sup>zv</sup>) om. و ۴<sup>zw</sup>) om. و ۴<sup>zx</sup>) om. و ۴<sup>zy</sup>) om. و ۴<sup>zz</sup>) om.

۱) حکومت آمل (۲) را) نامزد او کرد و لشکر (۳) (تعیین نموده ۳<sup>ا</sup>) روان ساخت تا بجواب سید کمال الدین آملی مشغول گردد چون سید مرتضی از بند خلاص یافت از راه بالاتجن متوجه آمل (۴) (گشت) و سید کمال الدین آملی بالشکر آمل از سرحد آمل گذشتند ببلوک ساسیکلام بموضعی که بقاران آباد دشت مشهور است لشکرگاه کرده بودند تا اگر حقیر را مدد باید بدان اقدام نماید چون سید مرتضی بدو رسید (۵) فیمابین حرب قایم گشت چون (۶) (این) حقیر را اعلام کردند بر فور سوار گشته بمدد سید کمال الدین دوانبک آمد (۷) و ایشان در حرب (۷) (و ضرب) بودند (۸) که حقیر در عقب سید مرتضی رسید چون آواز دهل بشنیدند (۹) (دانستند) که (۹) (حقیر) است که بمدد رسید (۱۱) سید مرتضی منهزم (۱۱) (شد) و فرار نمود و جمعی از نوکران (۱۲) ساری که با او همراه بودند مقید گشتند و بعضی بقتل آمدند و او بانهزام تمام از راهی که آمده بود عود نمود و هیچ جا مقام نکرده بساری رسید و از اتفاق مردم مازندران آنچه معلوم کرده بود معروض داشت بالضرورت سید محمد پیشکش و ساوری (۱۳) (براق) کرده بفرزند خود داده باسترآباد نزد امیر هندکا فرستاد که اینچنین (۱۴) (قضیه) واقعست و مردم مازندران از او برگشته اند و ملک از دست (۱۵) من میروند و من بنده و فرمان بردار پادشاهم و سال بسال مال خود را رسانیدم و میرسانم سفارش من و ملک من بشما رفته بود اکنون مرا در باب که (۱۶) (وقت) کار است امیر هندکا چون این (۱۷) (خبر) بشنید

۱) M. add. و ۲) om. ۳) داده ۳<sup>ا</sup>) M. add. و ۴) شد ۵) M. add. و ۶) om. ۷) om. و ۷)

۸) M. add. ۹) M. add. ۱۰) فقیر ۱۱) ست ۱۲) om. و ۱۳) ساری ۱۴) M. al. add. ۱۵) add. که ۱۶) M. add.

سخن ۱۷) M. وقتی ۱۸) M. من ۱۹) قصه ۲۰) M. برق

جهت جرّ منفعت خود فرصت را غنیمت دانسته بالشکر استرآباد و فومش  
 متوجه ساری شد و این حقیر باتفاق سید کمال الدین از راه مشهد سجز  
 و بالاتین عزم ساری کرده آمد چون بقریه<sup>۱</sup> (شیروج کلانه) بکنار رودخانه  
 نزول شد و عرض لشکر ساری که جمع شده بودند دیده آمد هفت هزار  
 مرد از درویش و غیرهم جمع بودند و اسب و سلاح که داشتند برداشته<sup>۲</sup>  
 (بودند و اتفاق نموده) و همچنین هر روز فوج فوج میرسیدند و بیعت میکردند  
 سید محمد<sup>۳</sup> (از ساری) نتوانست بیرون<sup>۴</sup> (آمدن) و انتظار امیر هندکا  
 می کشید امیر شبلی نامی را که از سادات آمل بود و جد امین سید شبلیست  
 که حالا در مقام خلاف با سادات ساری میباشد لشکر داده بمقلا بیرون  
 فرستادند و او بموضعی که انارستان میخوانند نزول فرمود<sup>۵</sup> (و خبر)  
 رسیدن هندکا بقرالطوغان و آن سرحد رسید سید کمال الدین آملی چون  
<sup>۶</sup> (بغایت) بددل و جبان بود بترسید و نزد ابن حقیر پیغام داد که درین  
 محل که صحرا و بیابانست ما را نشستن مناسب نیست چون لشکر استرآباد  
 بمدد<sup>۷</sup> ایشان (میرسد) بساری رفتن هم مناسب نمی نماید صلاح  
 چنانست که ما را بموضعی<sup>۸</sup> (که) استوار<sup>۹</sup> (باشد و شاید در حیطة محافظت  
<sup>۱۰</sup> (آورد) لشکرگاه<sup>۱۰</sup> (بکنیم) تا هرچه شود آنجا شود و چون سخن او دور  
 از صواب بود منع کرده شد نشنید و برفور سوار شده بموضعی که بمرزناک  
 مشهور است نقل نمود چون ازو اینچنین حرکت بظهور رسید مردم<sup>۱۱</sup>

۱) om. ۲) و خبری. M. ۳) آمد ۴) در ساری ۵) اتفاق نمودند ۶) شیروج کلانه M. ۱)

M. ۱۱) کنیم ۱۰) آوردن M. ۹) که باشد و pro ۸) میرسند ۷) و کجکای. M. add.

add. را

۱) (ساری را) ناامیدی ۲) (محاصل آمد و بسیاری) تفرقه ۳) (کردند وقتور) در لشکر  
 این حقیر واقع ۴) (گشت) چون ندیدم نبود آنچه باقی مانده بودند از لشکر  
 ساری در پیش داشته بجانب مرزناک توجه رفت ۵) (و آنجا بصلاح) دید سید  
 کمال الدین آملی لشکرگاه کرده ۶) (بایستاد) چون این خبر به سید محمد  
 ساری رسید بر فور سوار ۷) (شد و بلشکرگاهی که اول این جانب اقامت  
 داشت فرود آمد و امیر همدکا نیز رسید ۸) و بانفاق روی برزناک آوردند  
 چون وقت نماز وتر بود پیرامون مرزناک رسیدند و از طرفین جنگ قائم  
 ۹) (شد) ۱۰) آفتاب در نوزده درجه جوزا بود از صباح تا مسا ۱۱) (مباربه  
 واقع شد) و از طرفین سرها ۱۲) از تن جدا شد بخاک تیره می افتاد ۱۳) (وشش زخم  
 تیر بدین حقیر ۱۴) (رسیده) مجروح ساخت و دو سر اسب را که بدان سوار  
 می شدم ۱۵) بکشتند و آنچه جدال و قتال مردم پیشین ۱۶) در مازندران  
 نشان ۱۷) نمیدهند و در نواربج ۱۷) (سابق عجب که) در هیچ ۱۸) (نوبت  
 اعتماد مردم) بقتل آمده باشند بلا تکلف از جانبین ۱۹) (لا اقل) یک  
 هزار آدمی بقتل ۱۰) (آمدند) و آنچه مجروح بودند ۱۸) (خود) بدان مبالغت نمودن  
 نوعی از کذب می نماید غرض ۱۸) (که) چون تقدیر الهی باتدبیر موافق نبود

۱۱) کشته M. ۱) نمودند وقتوری ۲) بسیار حاصل شد و اکثری ۳) بسیار M. ۴) کشته  
 و M. add. در ۷) و M. add. ۵) استاده شد ۶) بصلاح و در آنجا بصلاح  
 ۱۳) از تن add. ۱۲) آتش حرب اشتعال داشت ۱۴) و M. add. ۱۵) کشت ۱۶) و add. ۱۷)  
 نشان M. add. ۱۸) بزم تیر add. ۱۹) رسید M. ۲۰) چنانچه و pro.  
 آمدن بودند ۱۹) om. ۱۸) وقت چندین نفر ۱۸) که نوشته شد که عجب M. ۱۷)

هزیمت بدین (۱) فقیر) افتاد و سید کمال الدین خود نوبت اول بانهزام بیرون رفت و از سادات آمل سید محمد نامی را بقتل آوردند (۱<sup>a</sup>) و چون فقیر می خواست که بیرون رود سواران خصم (۲) رسیدند و ضربت شمشیر بر سر (۳<sup>a</sup>) (این) فقیر (۳) رسانیدند و هر چند (۴) (زخم) شمشیر بر سر رسید و دست چپ را سخت مجروح ساختند و اسب را یال و کفل بریدند اما بعون الله تعالی از آن ورطه آنچه داد مردی بود داده پاسبان نفر نوکر نیم شب (۴<sup>a</sup>) بآمل رسیده (۵<sup>a</sup>) شد (۵) چون قصه بدینمقال (۶) (واقع شد بتقدیر) الهی عز (۶) شانه رضا داده آمد و در آمل سید کمال الدین با چند نفر از مخصوصان خود گریخته بیرون آمد آجما می بود (۷<sup>a</sup>) و خصم صباح را بدروازه آمل (آمدند) چون خبر این محاربه برستدار رسید (۷<sup>a</sup>) ملک کیومرث تا آنزمان که دهم شوال و بیست و دوم شهریور ماه قدیم بود بناتل رستاق اقامت داشت و هوا گرم شده بود اما باوجود این قصه مترصد بود تا چه میشود چون ازین حال خبردار گشت فرزند خلف خود ملک کلوس را با سیصد نفر سوار تا بسردک (۸) (ملک) خود فرستاد و چون فقیر و سید کمال الدین را تاب اقامت بآمل نشد بالضرورت بیرون آمده متوجه رستمدر (۹) (گشته آمد و بملک معظم ملک کلوس در لرکه پادشت ولایت آمل ملاقات کرده شد و این لرکه پادشت (۱۰) از ولایت آملست و باملك

M. (۱<sup>a</sup>) ضرب (۴) و om. رسانیدند (۳) om. (۲<sup>a</sup>) ضربت om. رسیدند (۲) om. و (۱<sup>a</sup>) فقیر (۱)

(۷<sup>a</sup>) رسیدند (۷) و بتقدیر M. روی داد (۵) و M. add. (۵) del. شد (۴<sup>a</sup>) in M. add.

کشتیم در لرکه پادشت بملک معظم ملک کلوس (۹) om. al. add. (۹) و M. add.

از (۱۰) ملاقات کرده شد

کاوس برستمدار در آمده بمقام میرنا لشکرگاه کرده ایستاده آمد (۱) سید محمد ساری و امیر هندکا (۱۴) (بلرکه پادشاه فرود) (۲) آمدند و سید مرتضی را بحکومت آمل بفرستادند و سید علا الدین را در محاربه مرزناک زخهای (۳) (محکم) رسیده از اسپ انداخته بودند (۳۵) و گرفته بآمل بردند و به برادر او سید مرتضی سفارش (۳۶) نمودند

گفتار در ذکر توجه نمودن مؤلف حقیر بصوب بارفروش ده و صلح کردن سید محمد ساری باملك کیومرث بتوسط امیر هندوکا (۳۷) (و چگونگی حالات آن) چون ملك معظم ملك کیومرث دید که فایده نمیکند و بالشکر مازندران و استرآباد بر آمدن کار او نیست او نیز سوار شده بمیرن داشت آمد و باحقیر و سید کمال الدین ملاقات کرد و بسیار دلجوئی (۴) نمود و به لشکرگاه خود فرود آمد (۴۰) و علی الصباح سوار (۵) شد و بدین (۴۱) (حقیر) آمد و در زانوی فقیر پیکان تیر بود جراح را بفرمود تا پیکان (۶) را بیرون (۷) (آورد) و بسیار اظهار تعلق خاطر (۸) بنمود و بوثاق (۹) تشریف فرمود و دو لشکر مقابل ماندند و آنچه موجب صلح بود در میان آوردند سید محمد ساری قبول نمیکرد (۱۰) و لاف و گزاف میزد که تا بسرحد نگاه رود لشکر خراسانرا می برم و ایشانرا بلاق امسال انشاء الله بکجور خواهم فرمود و مثل هذا (۱۱) (میگفت) و ملتفت صلح نمی گشت ملك کیومرث بمؤلف حقیر گفت غیر

کرده M. add. و ۳۶) om. و بسیار (۳) om. و آمده (۲) بلرکه پادشاه M. add. و ۱۴) M. add. ۱)

M. add. تیر (۷) فقیر (۹) om. و شده (۶) و add. (۸) و بسیار نموده (۴) om. ۴)

om. (۱) و add. (۱۰) خود M. add. (۹) و om. نموده (۸) آوردند

از آن تدبیر نیست که شما بالشدر خود از راه دریابار متوجه باربروش  
 ده و آن نواحی گردید تا ایشان بالضرورة عود نموده متوجه شما کردند آن  
 زمان من یاسید کمال الدین در عقب ایشان بتنازیم و آنچه موجب شجاعت  
 است بتقدیم رسانیم مولف حقیر در جواب (۱) (گفتم) که هوای دشت رستمدار  
 بغایت گرم (۲) شده است (۳) و ایشان باشما صلح نمیکند چون داعی بدان طرف  
 برود بکن که از شما (۴) صلح را قبول نمایند) اگر شما مصالحه نمائید فسه (۵)  
 چون خواهد بود قسم یاد کرد که صلح ایشان را (۶) تا شما بدان طرف  
 (۷) (باشید) قبول (۸) نخواهم کرد چون قسم (۹) بتاکید یاد کرد هر چند تحقیق بود که  
 (۱۰) (خلافت که) میفرمایند اما مجموع مردم وسید کمال الدین بر آن بودند  
 که البته می باید (۱۱) (رفتن) بصلاح دید ایشان و نیز تا ایشان نگویند که  
 از آن محاربه خوف کرده است (۱۲) (و از آن سبب هر یک این چنین صلاح  
 اندیشی نمی شود (۱۳) (با چهار) صد نفر مرد که همراه بودند و دو نفر درویش  
 آملی یکی درویش عزیز نورسته و یکی درویش محمد رونس نام (۱۴) که هر دو  
 بومدان راه دریابار بودند ملک را وداع کرده روان (۱۵) (گشته آمد)  
 هر چند زخم تیر و شمشیر بعضی خوش شده (۱۶) بودند اما بعضی همچنان  
 بحال خود چرک وریم میکردند و محتاج برهم بود (۱۷) (و ملکی مآب) جراح را نیز  
 همراه ساخته چون خبر توجه این جانب بسید محمد رسید یکی را نزد ملک

(۱) داعی al. add. (۲) قبول صلح خواهند نمود (۳) om. و (۴) شد. add. (۵) گفت M.

(۶) sic al; M.M. (۷) رفت (۸) خلافت (۹) بتاکید add. (۱۰) نخواهم (۱۱) بود M. (۱۲) تا add.

مآبی del. و ملک in M. (۱۳) om. (۱۴) شدیم in M.M. deest. (۱۵) که (۱۶) ناچار

کاوس فرستاد که بدرت در بارهٔ ۱) (مصالحه) سخن در میان داشت و بیفصل  
 نرسیده بود اکنون اگر هوس صاع باشد باید که مدعی مرا باز بملك خود  
 راه ندهند تا صاع کرده شود ملك کاوس ۲) (باید در خود) گفت و قرار ۳)  
 (دادند) که غایبان رستم‌دار که هفت سال در ولایت مازندران باشند  
 باز دهند و ولایت میان رود را بملك بسپارند تا ملك مؤلف حقیر رسید  
 کمال الدین آملی را در ملك خود راه ۴) (ندهد) و بمیان رود ۵) (ملك)  
 کیومرث ۶) (و میرهندگان) باهم ملاقات کردند ۷) (و بعد از آن) سید محمد ۸)  
 (نیز آمد و ملاقات ۹) (کرد و از طرفین ۱۰) (عهد) بر وجه مذکور ۱۱) کردند و سید  
 کمال الدین را عذر خواستند که اکنون از دست ما پیش ازین بر نمی  
 آید اگر مرتکب امر دیگری شدیم ملك ما هم خراب می شد اکنون صلاح  
 آنکه ۱۲) (شما) چند روز بروید و در گیلان باشید تا انشاء الله ۱۳) چون فصل  
 خزان در آید فکر کار شما بکنیم و در عقب فلان نیز یکی را بفرستید تا  
 ۱۴) (واقف) باشد و با احتیاط بیرون آید سید کمال الدین از ایشان یکماه  
 مهلت خواست که در رستم‌دار بوده برق خود بکند و بیرون رود مهلت  
 داده در قریهٔ لاویج باز داشتند و ملك کیومرث بر فور سوار ۱۵) (گشته)  
 متوجه کلارستان گشت که از آن طرف ملك حسین ۱۶) و ملك ابرج  
 و ملك ملوس را ۱۷) لشکر تنگین همراه ۱۸) ساخته سادات گیلان) فرستاده

۷) داده ۱) ملك ۲) ندهند و منانرود ۳) sic ۴) بدان کردند ۵) بیدر ۶) صاع ۷)

add. ۱۲) عهد ۱۳) sic add. ۱۴) om. ۱۵) کردند M. om. و ۱۶) کرد ۱۷) نیز M. om. نیز آمده ۱۸) و

کرده ۱۹) سادات گیلان ۲۰) sic add. ۲۱) و اخوه M. pro: ۲۲) شک ۲۳) حاضر وقت ۲۴) تعالی



بودند و چالوس (۴) (وگرگو) گردن را که جای ملک اویس (۵) (آما) بود (۶) (سوخته) ویران کرده بودند چون بدان مقام رسید لسنر آبلان (۷) کردنی بود کرده (۸) (معاودت نموده بودند ملک از راه کلاردشت متوجه کپور گشت و برفت

گفتار در معاودت نمودن امیر هندکا و سید محمد ساری و در عقب مؤلفی حقیر ظهیر (۹) آمدن و صورت (۱۰) (حالات) آن چون (۱۱) (بر) موجب مذکور فیما بین ایشان صاع شد امیر هندکا و سید محمد باز (۱۲) (گشتند و در عقب حقیر آمدند و این ضعیف باقریب یک هزار مرد که جمع گشته بود (۱۳) بیار فروش ده رفته (۱۴) (و داروغه آنجا (۱۵) که بود گرفته و بقتل آورده (۱۶) در فکر آن بود که متوجه شهر ساری (۱۷) (گشته آنچه دست دهد بتقدیم رساند) فی الحال شخصی (۱۸) خبر رسانید که فیما بین ملک و سید محمد صاع شد و ایشان بازگشته اینک میرسند چون خبر منتشر شد مردم متفرق گشتند (۱۹) (وداعی حقیر با چند نفر از (۲۰) راه ساحل بحر باز متوجه رستمدرار شد چون ایشان بیار فروش ده رسیدند (۲۱) و معلوم کردند که از راه (۲۲) (در بیابان) مراجعت رفته است در عقب بفرستادند از فری کنار گذشته بداعی رسیدند باندک محاربه (۲۳) (که) واقع شد آنها بازگشتند و داعی بفرستد در آمد چون مقصود احوال مازندران است

احوال (۱) الدین add. (۲) بودند و M. hic (۳) سوختند و M. (۴) om. (۵) و کرکه M. (۶) را که بود گرفته و pro (۷) om. و (۸) MM. add. و (۹) om. کشته (۱۰) به al. (۱۱) کسی آجا (۱۲) add. راه (۱۳) add. داعی (۱۴) om. (۱۵) آمد. (۱۶) شود (۱۷) و M. add. (۱۸) در بار M. (۱۹) نبود احوال پرسیدند

و سخنهای که از آن خود نوشته می آید بسبب ۱) (وقایعی) است که در آن زمان در مازندران سانح گشت نه خبر دیگر چون سید کمال الدین در لایح بنشست و عیش سید مرتضی را آمل دادند سید کمال الدین یکی را نزد او بفرستاد که شیارا را نبست باین بنده رتبه پدریست و مخدوم و عم منید و در ساری شمارا که محبوس ساختند سبب آن بود که توقع آمل داشتند نه جهت مصلحت این حقیر بوده است و سبب خلاص شما هم ۲) جهت سعی من ۳) (بوده مرا باشا نزنای نیست حکومت آمل بشما مبارک باد توقع آنست که الکای موروثی مرا بمن باز دهید تا بیایم و در خدمت باشم سید مرتضی ماتمس اورا قبول ۴) (فرمود اورا) بآمل ۵) (آورد) و ملک موروثی اورا ۶) (بدو) بازگذاشت و انواع اعزاز و احترام فرمود و از سایر برادرزاده ها و بنو اعمام مرتبه اورا ارفع ۷) (گردانید) و چون بدیوان آمدی جهت او ۸) (برخواستی) و چند قدم استقبال ۹) (فرمودی و در پهلوی خود جای دادی اما چون سید کمال الدین و پدرش ۱۰) (مدت) چهل سال حکومت آمل با استقلال کرده ۱۱) (بودند) مردم آمل از اهل صلاح و سلام و بنو اعمام و سادات رکلی ۱۲) (حسینی) با او بخفیه عود نمودند و بروجع شدند ۱۲<sup>ا</sup>) چون سید مرتضی از آن حال باخبر گشت ندبیر دیگر نداشت مگر آنکه فرار نماید عبال ۱۳) (خود) را برداشت و برستمدار ۱۴) (آمد و مکث ۱۵) (نکرد و بیگیلان رفت

گردانیدند M. 7) باو M. 6) آمد 5) فرموده 4) بود و 3) جهت add. 2) وقایع M. 1)

حسینی M. 12) بود M. 14) مدتی M. 10) در M. om. نمودی و در 9) برخواستی M. 8)

و om. نکرد 5) 13) و om. آمده 14) om. 15) و M. add. 12<sup>ا</sup>)

ودر لنگر رود ملك بخريد و آنجا ساکن شد و سید کمال الدین بآمل بمسند  
 حکومت بنشست و نزد سید محمد ساری (۱) (تحفه) وهدایا بفرستاد که مرا  
 نسبت باخدم شما بی ادبی واقع نشده است که عفو آن ممکن نباشد نا  
 در آمل بودم آنچه وظایف خدمت بود بجا می آوردم و شمارا باحقیر بی  
 عنایتی واقع شد و در محاربه که (۱۳) (درین) مابین (۱۴) (در) مرزناک واقع گشت  
 وطلب نمودن مردم ساری فلانی یعنی (۵) (مولف حقیر را) اگر در شیروخ کلاد  
 اورا گذاشته بمرزناک نمی آمدم پیدا بود که قصه چون واقع می شد و آنچه  
 وظایف بندگی بود همیشه بتقدیم میرسانیدم اکنون توقع دارم که آمل را (۳)  
 که مدت چهل سال من و پدر من) باجارت جد و آبای شما ریاست کردیم بمن (۴)  
 (بازگزارید) تا بعد ازین در رضا جوئی و فرمان برداری بیشتر بکوشم چون  
 سید محمد در آن حال ندیدم دیگر دل اش (۵) چه اگر (۶) (بنیاد) اخراج او می کرد  
 باوجود (۷) (آنکه) سید مرتضی بگیلان رفته بود و از آنجا بکشتی نشسته بشروان  
 بطریق کشت طوایف نموده (۷) (مولف حقیر در رستمدر آمد بود و ملک کیومرث را  
 هنوز یک جهت خود نمی دانست (۸) میسر نبود لابد آمل را بدو مسلم  
 داشت سید کمال الدین چون از جانب سید احمد (۹) بمن شد و عهد و میثاق  
 (۱۰) (در میان آمد) و سید مرتضی بشروان خبر یافت بفرستاد و ولایت میان  
 رود را که سید محمد در وقت معاهده بملک کیومرث داده بود قبول نمود

add. (۸) بگزارید M. که (۴) که MM. om. مدت; add. (۵) حقیر را M. (۲) om. (۱) تحفه (۱)

(۱۰) ساری add. (۹) میسر نبود لابد add. (۸) مولف om. (۷) که M. (۷) اراد (۶) چه

از طرفین واقع گشت

و در آن حين مولف حقير معاودت کرده ۱) براحم خسروانه محاذیم ۱۳۱) گیلان مشرف گشته بود بنزد ملك پيغام داد که ولایت میان رود از آن فرزندان سيد نصير ۲) الدین مرحوم می باشد و آنها بنو اعمام منند و راضی نیستند که آن ولایت ۳) بشما مسلم داشته آید ۴) (و مصاحت) من در آن نیست که خاطر آنها رنجیده گردد و نیز چون بشما رسید از شما مرونی و فتوتی ملاحظه ۵) (رفت) اکنون وظیفه آنکه بحال خود بوده در آن ملك دست تغلب کوتاه گردانی ناقصه غلیظ نگردد ملك کیمورث را چون مدعی امل در رستمدار نمود و از جانب گیلان ایمنی نداشت فلها پای قناعت ۶) (بدامن) صبر ۷) (در آورد و مترصد فرصت می بود چون سيد مرتضی از شروان معاودت کرد بطلب او بفرستاد که بهیبه حال متوجه رستمدار می باید گشت که آنچه وظایف امدادست بتقدیم رسانیده می آید سيد مرتضی از آن سبب بر رستمدار نفل کرد و بصحبت ملك مشرف گشت ملك او را اعزاز و اکرام نموده جای داد و آوازه در انداخت که بجانب فیروزکوه می رویم و لشکر خود را جمع ۸) (کرد و بجانب امل باسید مرتضی ابلغار نمود چون خبر رسید کمال الدین رسید لشکر نیز رسیده بود بقلعه امل متحصن گشت و ملك کیمورث و سيد مرتضی با امل درآمدند و تا لشکر امل جمع ۹) (گردیدند نهیب) و غارت محکم ۱۰) (شد) و عیال و اطفال سيد کمال الدین ۱۱) (را) کوچ کرده بر رستمدار فرستادند چون خبر بنوکران امل

۱) M. add. بود ۱۳۱) بگیلان ۲) add. الدین ۳) M. add. ۴) om. ۵) M. رفت ۶) M. رفت

۷) om. ۸) شدن نهیب ۹) شد ۱۰) om. و ۱۱) در آورد ۱۲) در دامن

رسید هرجا ۱) (که) بودند می ناخفتند و مردم رستمدار در شهر برآمده آکنده  
 بنهب و غارت مشغول بودند ۱) (چون نوکران آمل رسیدند) هرجا رستمداری  
 می یافتند سر از تن می انداختند ۲) ملک کیمورث چون دید که اوضاع  
 ممکن نیست باسید مرتضی معاودت نموده رو بگریز نهاد سید کمال الدین  
 از قلعه بیرون آمد و بالشکر خود در عقب ایشان براند و بسیاری از مردم  
 رستمدار را بقتل آورد و اتفاقست برآنکه هفتصد نفر از نوکران رستمدار  
 ۳) (در آن محاربه بقتل آمدند که در قلم آمد) و العهدة علی الراوی و آنچه آن  
 ۴) (قتال فیما بین مردم) رستمدار ۵) (و آمل) در یکجا ۶) واقع نشده بود  
 مگر در زمان اصفیه شاه غازی رستم باوند و کیکلوس گاویاره که ذکر  
 آن هم رفته است چون سید مرتضی را آنچه آن حال دست ۷) (داد) از روی  
 ملک کیمورث خجل شد و زبان اعتذار ۸) (برکشاد و انواع) عذر می خواست  
 ملک معظم نیز باو بطریق احترام و اعزاز سلوک میکرد و او را در رستمدار  
 جای لایق داد و در رعایت تقصیر نمیکرد چون سال ۹) (هجری) سنه تسع و اربعین  
 و ثمانمیه رسید سید کمال الدین از سرای قانی ۱۰) (بسرای) باقی ۱۱) (خرامید)  
 مردم آمل بطلب سید مرتضی ۱۲) (رفتند) او را بآمل بردند چون بمسند  
 حکومت بنشست نزد سید محمد ساری نامه ۱۳) (بنوشت) که مضمونش  
 ۱۴) (این بود) که من آزاد کرده تو ام و شما آمل را بمن بخشیده بودید گناه

و قبل ۵) در قلم آمد که در آن محاربه مقتول گشتند ۲) چون ۱) om. ۴<sup>a</sup>) M. lit. add. داد و ۵) محاربه del. ۵) in M. محاربه ۴) از آن فیما بین مردم آمل و  
 رفته ۱۰) رحلت نمود ۹) بریاض ۸) هجری ۷) و با انواع M. برکشاده انواع ۱۱) داده  
 آن ۱۲) نوشت ۱۱) و om.

من آنست که در حق برادرزاده خود رحم نمودم و شفقت کردم و او بامن بی مروتی کرد اکنون اینست که بتقدیر عزیز حکیم قوتی الملک من تشاء ملک پدری ۱) (مرا) ۲) همین هست شما بن ۳) باز داد بعد ازین برضاجوئی سابق کوشیده می شود سید محمد جون نامه را برخواند جواب نوشت که ازینجانب ۴) نسبت باشما هیچ بی مروتی واقع نشده ۵) واذراج شما از آمل بمشورت ۶) (ما نهوده) اکنون آمل از آن شاست مبارک باد وجهت او اسپ و خلعت بفرستاد و آمل را بدو بازگذاشت بیت چنین است ۷) (کردار) چرخ برین \* گهی این بر آن و گهی آن برین \* یکی را سرش برکشد تا بجاه \* فرود آورد زین سپس زیر جاه \* زگیتی ترا ۸) (شادمانی بس است) \* ۹) (که او هیچ مهری ندارد بکس) \* و سید مرتضی مرد زاهد و متورع بود و بدیانت و امانت و عدالت معروف و در ایام دولت او بسیار بدعتهای نامرغوب از آمل بر افتاد و مردم از او شاگرد و راضی بودند و در رضاجوئی ۱۰) (والی) ساری مساعی جیله بتقدیم میرسانیدند

گفتار در ذکر وفات سید محمد ۱۱) (ساری و وصیت کردن) حکومت ۱۲) (جهت) سید عبد الکریم ۱۳) (جون) در سنه ست و حسین و غانما به سید محمد ساری دعوت حق را لبیک جواب داد ۱۴) در حین وصیت ارکان دولت خود را طلب ۱۵) (نمود و فرمود که ولی عهد من سید عبد الکریم است و چون او را بسبب خدمت ملازمت بیاباه سریر اعلی

شادمانیست ۱۶) آئین ۱۷) من نبود ۱۸) است. و ۱۹) pro. را ۲۰) add. باز ۲۱) add. ۲۲) را ۱)

۱۰) و ۱۱) مردم آمل و ۱۲) که هر دو زگیتی (زکسی) نزدیگر کس است. ۱۳) ۱۴) بس

و om. ۱۵) و om. ۱۶) MM. add. ۱۷) om. ۱۸)

بہرہ فرستادم وابتجا حاضر نیست ودر آن زمان مویک ہماہون بادشاہ  
 جہانشاہ مرحوم بسواد اعظم ہرہہ حرسہا اللہ تعالیٰ عن الآفات رسبہہ بود  
 وسید عبد الکریم را برسم رضاچوئی ہمراہ راہات ایشان ساختہ بودند  
 غرض کہ ۱) (فرمود) کہ چون سید عبد الکریم را حاضر ساختن متعذر است باید  
 کہ چون کار من بآخر ۲) (رسد) ومرا در لحد تنگ وتاریک رجا بمرہمت وغفران  
 باری عز اسہ ۳) نمودہ بخاک پاک مدفون گردانند فرزند سید عبد الکریم  
 سید عبد اللہ را بجای من بمسند سلطنت کہ چہ پدر او وصیت رفتہ است  
 بنشانید وتا رسیدن پدرش بفرمان او اقدام ۴) (نمائید) کہ خلیفہ ولی  
 عہد من پدر اوست وتا مرا رمقی باقیست تقصیر نباید کرد ۵) (وسید عبد  
 اللہ را بیاید آورد وبر تخت ۶) (نشانند) تا مردم اورا سلام ۷) (بکنند) 7)  
 (ویدانند) کہ وصیت من چیست همچنان قبل از وفات او بدو روز سید عبد  
 اللہ را بر تخت سلطنت پدر او ۸) (کہ وصیت رفتہ بود) بنشانند ومردم  
 مازندران می آمدند وسلام ۹) (میکردند وبعجالہ) تمام بطلب سید عبد  
 الکریم بفرستادند وعرض حال وصورت مقال را معروض داشتند چون سید  
 محمد بجوار رحمت حق پیوست بعد از یکماہ سید عبد الکریم برسید برادران  
 وخویشان واصحاب وارباب ساری ۱۰) جملہ برو بیعت کردند ودرویشان کہ اساس  
 حکومت مازندران را عمدہ کلی اند ہم درآمدند وبیعت نمودند واورا  
 حاکم ووالی ۱۱) خود شمرند چون بجای پدر بسلطنت قیام نمود چنانچہ

7) کنند 8) بنشانید 9) om. و 10) نمایند 11) نمودہ شود 12) فرمودہ بود M. 1)

del. 11) M. add. 10) جملہ add. 9) میگفتند وبتعجیل 8) om. 7) ودانند

شرط بود بانوکران پدر خود سلوک نمیکرد و بشرب خمر مولع گشت  
 و بافرزند ۱) اسکندر روز افزون بهرام نام که سپهسالار و صاحب اختیار  
 مازندران بود بتخصیص طرف غربی تیجته رود را ضبط ۲) (کرده) در حوزه  
 اقتدار او بود بد شد و آنطرف تیجته رود ۳) سپهسالار سید عزیز بابلگانی  
 بود با او هم سوء مزاج پیدا کرد ۴) میان) این دو بزرگ خصومت واقع گشت  
 و از کثرت شرب خمر وی پروائی نتوانست میان ایشان حق ۵) از باطل فرق  
 ۶) (کردن و آنرا که) جواب ۷) (باید داد) ملزم ساختن) از آن سبب در ۸)  
 مازندران فتوری و قصوری پدید آمد ۹) درین اثنا سید مرتضی آملی را  
 هم و عدل حق در رسید و از سرای پر غرور رحلت نمود اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 و فرزند او سید شمس الدین بجای پدر بنشست و او اگرچه بسخا و عطا  
 موصوفی بود و اهل ۱۰) (صلاح) در عصر او بر حضور بودند و بذل و عطا که او را  
 بود ۱۱) (واقعا) سادات آملی را نبود اما بشرب خمر النیاع تمام داشت و اهل  
 صلاح از ۱۲) علما و صالحا و ارباب زهد و تقوی بجهت ۱۳) (آن) ملول و متفکر بودند  
 ۱۴) (و بشومی شرب بافراط پروای) ضبط ملک نکردی و شرب ۱۵) (عشاة)  
 و نوم ۱۶) (غداة) را ورد خود ساخته بود از آن جهت در آمل نیز  
 فتوری در حکومت ۱۷) (او) پدید آمد و بنو اعمامش در هر گوشه که بودند  
 نملاول ۱۸) (می) نمودند الغرض که از شامت فسق و فجور در مازندران

و الزام ۱) کرد و ۲) add. را ۳) فیما بین ۴) که ۵) add. و نسق ۶) del. خود ۷) M. add.  
 ۸) و ۹) M. add. سلطنته ۱۰) M. add. و ۱۱) یکی که دور از حق باشد داد  
 و از شومی افراط شرب پروای ۱۲) او ۱۳) M. و فقرا و ۱۴) add. هیچ یک از ۱۵) سلاح  
 ۱۶) om. ۱۷) غداوت ۱۸) M. عشیات ۱۹) M.



مردم را حضوری نناند و آفتاب دولت پادشاه زاده<sup>۱</sup> (کلمنکار) بابر سن  
بایسنقر بن پادشاه عدالت پناه مرحوم شهرخ میرزا در خراسان از مشرق  
سعادت لامع شد و از احوال مازندران و تفرقه که در آن میان واقع<sup>۲</sup> (شد  
بود) واقف گشت قصد مازندران کرد و بالشکر خراسان مازندران آمد  
وسید عبد الکریم بالضرورت بالشکر مازندران<sup>۳</sup> (مقابله را) مهیا شد

گفتار در محاربه سید عبد الکریم با پادشاه زاده

بابر و منهزم شدن و وقوع<sup>۴</sup> حالاتی که در آن زمان  
<sup>۵</sup> (سمت) صدور یافت چون رایات عظمت شعار پادشاه زاده از  
استرآباد بگذشت و مازندران<sup>۶</sup> در آمد سید عبد الکریم بصحرای<sup>۷</sup> (قراطوغان)  
استقبال<sup>۸</sup> (نمود و مصافی داد و واقعا مردم مازندران در آن حرب مردیها  
نمودند<sup>۹</sup> (و دو) سه نوبت بالشکر خراسان<sup>۱۰</sup> تاختند و قلب و جناح ایشان را  
متفرق ساختند اما عاقبت تاب اقامت<sup>۱۱</sup> (نداشتند و منهزم شدند و سید عزیز  
بابلگانی بعد از آن که در آن میان مردیها نمود و چند<sup>۱۲</sup> (نفری) از بهلوانان  
خراسان را<sup>۱۳</sup> (بقتل<sup>۱۴</sup>) آورد مقتول شد و بسیاری<sup>۱۵</sup>) از لشکر مازندران<sup>۱۶</sup>  
نیز درجه شهادت یافتند و از طرف خصم هم جمع<sup>۱۷</sup> (بقتل آمدند) اما  
<sup>۱۸</sup> (چون) سید عبد الکریم تاب اقامت<sup>۱۹</sup> (نداشت) منهزم شد و باجمعی

1) om. 2) M. شد 3) بمقابله 4) M. حالات 5) حکومت 6) add. در 7) fere semper  
نفر 12) و. om. نداشتند 11) مردانه add. 10) و بدل و M. 9) و. om. نموده 8) قراطغان  
16) M. نیز add. 13) آورد با بسیاری M. 14) از اسپ فرود آورده add. 15)  
نداشتند 18) om. 17) را مفضل ساختند

بجنگل مازندران رفت و مردم (۱) او انهزام نموده هر چند نفری در محلی استوار اقامت نموده چون شب درآمدی از هر طرف تیر باران میکردندی و تا روز (۲) نگذاشتندی) که کسی سر بر زمین (۳) نهادی) و چون روز شدی هر جا که لشکر خراسان بطلب علوفه و علیق (۴) (چاربا) بیرون رفتی سر از تن برداشتندی و بهیچ وجه نگذاشتندی که (۵) شب و روز خصم را بکزمان آرام و آسایش (۶) (بودی) چون دیدند که تدبیر دیگر نیست صالح کردند که سید عبد الکریم مال و پیشکش بدستور سابق (۷) (بدهد) و عود نمودند سید عبد الکریم بساری درآمد و منصب سید مرحوم مقتول سید عزیز بابلگانی را بفرزند او سید شمس الدین مسام داشت اما مابین روز افزونیه و سادات بابلگانی همچنان نزاع و خصومت بود و سید عبد الکریم (۸) (اگرچه) ظاهراً بطریق عنایت با بهرام روز افزون بود اما باطناً (۹) در قصد او (۱۰) منتظر فرصت می بود و در ویشانرا بقتل او (۱۱) (رغبت می فرمود) بنابراین چون بهرام بجهت تحصیل مال بولایت بالانجن رفت برو هجوم کردند و از قضای ربانی تیزی بروی آمد چون بساری آوردند برد و منصب او را به برادر او علی روز افزون دادند و او نیز با سادات بابلگانی در مقام انتقام بود تا روزی درین اثنا سید شمس الدین بن سید مرتضی آملی را (۱۲) هم وعده حق در رسید و بر متعدد صدق جا یافت و او را فرزند و برادر نبود بکنفر همشیره

کسی سر بر زمین add. ۸) چاروا ۹) نهاد ۱۰) M. add. ۱۱) نگذاشتندی ۱۲) او add. ۱) ترغیب ۱۱) را M. add. ۱۰) در add. ۹) اگر ۸) برساند ۷) نبود ۶) نهادی و هم add. ۱۲) و مخربص مینمود

۱) (او) در حباله زوجیه برادرزاده سید مرتضی ۱۳۱ سید اسد الله بن سید حسن بن سید رضی الدین بن سید مغفرت پناه سید فوام الدین علمه الرحمة بود و سید اسد الله چون مدنی در ساری خدمت سید عبد الکریم کرده بود و رضاجویی پسندیده بجای آورده حکومت آمل را بدو دادند تا روز چهارشنبه پنجم ربیع الآخر موافق دوم خرداد ماه قدیم سنه خمس و ستین و نمانابه ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه بگوش ۱۳۱ هوش سید عبد الکریم رسید و ازین سرای غرور (۵) (بدار سرور) نقل نمود انا لله وانا الیه راجعون بیت باخر جان شیرین زودا شد \* ندانم تا چرا آمد چرا شد \* کمان حق بیازوی (۶) (قدر نیست \* وزین آمد شدن کس را خبر نیست \* پدر چون شد بدیوان الهی \* پسر بنشست در دیوان شاهی

گفتار در حکومت سید عبد الله بن سید عبد الکریم و قتل او بدست (۱) (عمزاده) او سید زین العابدین (۲) چون سید عبد الکریم از دار فنا رحلت نمود فرزندش سید عبد الله اگرچه بسن صغر بود اما او را بجای پدر بر تخت نشانند و او نیز در آن سن از مقتضیات نکبات دین و دنیا (۳) بشرب خمر اقدام می نمود و بلکه بر آن عمل غیر مرضیه (۷) (بیش از بیش) شروع میکرد (۸) (بیت) رو زگور فسق کی بیند مقام نور شرع \* گنبد و مسجد پر از پنجال مرغ شیرست \*

۱) sic V: al. ۵) بریاض دار السرور (۲) M. add. و (۳) M. add. ۱۳۱) MM. add. ۱۳۱) اش ۱)

پیشا (۷) همچو پدر add. ۶) و چگونگی آن add. ۱) عموزاده (۴) کسی M. پدر

۱) MM. lacuna. ۱) پیش

فلها مردم مازندران از و متفرق شدند و ضبط آن ممالک را چنانچه شرطست  
 از عهده بیرون نمی آمد تا روزی سید شمس الدین بابلگانی بدیوان آمد  
 و قبل از و علی روز افزون (۱) آمده بود) و بمسند امارت خود نشسته بود چون  
 چشم نامبارکش بر سید افتاد دشنام داده شمشیر (۲) کشید و بروی حمله کرد  
 سید نیز با او بمقابله در آمد (۳) و بهم) در آویختند و از قضای ربانی سید درجه  
 شهادت یافت و علی روز افزون بد کردار چون آنچه حرکت کرد بر فور  
 سوار شد و از قلعه بیرون رفت (۴) و سید عبد الله مست و لایعقل در خواب  
 غفلت بود بالضرورت آگاه کردند و صورت واقعه را رسانیدند پروا نکرد  
 و سر از خواب خندان بر نداشت سادات بابلگانی چون چنان دیدند بگذاشتند  
 و به پنجاه هزار رفتند و عم او سید کمال الدین را ترغیب و تحریص بحکومت  
 ساری نمودند و مردم ساری هم بدو رغبت نموده او را بسلطنت قبول کردند  
 و سید عبد الله را عذر خواستند که چون در صغر سنید و کمال الدین (۵) (را)  
 نسبت باشا رتبه (۶) (پدریست) اولی چنان می نماید که او چند روز بجای  
 ثنا باشد اما او نیز در ظلمت فسق و نکبت شرب چنان (۷) (مخور) بود که  
 یکساعت و یک ساعت (۷) (در کلبه) بی دولت او (۸) (از نشوئه) منکرات (۹) (خالی)  
 نبودی مرتعش گشته اعضا و جوارح (۱۰) او از عمل خود معزول میگشتند از آن  
 سبب او نیز خود را معزول ساخت و بجانب پنج هزار که پدر بدو داده بود  
 رفت چون چنان شد باز سید عبد الله را بحکومت قبول کردند دیگر عم

7) محو. 8) پدری دارد. 9) om. و 4<sup>th</sup> var. 10) add. او  
 1) آمد. 2) کشیده. 3) و یا هم. 4) om. و 4<sup>th</sup> var. 5) کشیده. 6) کشید و بروی حمله کرد. 7) محو. 8) پدری دارد. 9) om. و 4<sup>th</sup> var. 10) add. او

او (10) add. او 9) نشاء 8) اسکر در کله

او سید قوام الدین را داعیهٔ حکومت ساری شد و از ساری به ل اردبیل  
 بمشهد مطهر منور حضرت سید قوام الدین (۱) ملجی (۲) شد و از آنجا بتباد  
 دعوت نمود (۳) اگرچه او بلباس صلاحیت ملبس بود اما در و رفتی و خاصیتی  
 که مناسب حکومت و سلطنت باشد نبود فلذا بعضی از فقرا برو جمع شدند  
 علی روز افزون باز صاحب اختیار مازندران شده بود (۴) از آن معنی  
 باخبر گشت نزد سید اسد الله بآمل بفرستاد که در روز باید که سید قوام  
 الدین را محبوس ساخته بدرگاه اعلی سید عبد الله (۵) (روانه سازی) و الا هرچه  
 بینی از خود بینی سید اسد الله امثال امر (۶) کرد و سید قوام الدین را  
 از مشهد مبارک مذکور عنفاً بدر (۷) آورد و بسیاری فرستاد و ازین سبب  
 فقرا و صالحا را باعلی روز افزون (۸) عد اوت (۹) از آن که بود) زیاده شد و بتقویت  
 سادات بابلگانی (۱۰) (مایل) گشتند و سید عبد الله را خود پروای چیزی نبود  
 روز و شب بلهو و لعب و تناول منکرات اشتغال داشتی تا بابلگانی علی روز  
 افزون را بقتل آوردند و سر از تن جدا کرده در شکم او نهادند و از موضع  
 قتل او که نیم فرسخی شهر مبارک ساری است ربسمان در پا کرده تا شهر  
 بکشیدند و بدار عبرت بر کردند و هر روز در مازندران فتنه دیگر قایم  
 می شد و مردم مازندران را حضوری نماند و الی یومنا هذا در عین نکبت  
 و ضلال (۱۱) (روزگار) میگذرانند و این همه از شومی فسق و فجور که نسبت  
 (۱۰) (باجمیع) اهل اسلام مذموم است بتخصیص در خانوادهٔ اولاد رسول

om. کرده (۳) بفرستند M. add. و ۴) M. add. و ۵) om. کشته (۲) علیه الرّحمة ۱) add.

بجمیع (۱۰) بروزگار M. (۹) متوجه آمل (۸) om. ۷) عد اوت add. (۷) و ۸) آورده (۹) و

که نص صریح بدین معنی ناطق است کما قال الله تعالی فی محکم کتابه انّ  
 الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ۱) وَاَنَّ الله سَبِیعٌ عَلِیمٌ وَاِنَّمَعْنٰی  
 اظهر من الشمس است که زهد و ورع و عفت و طهارت اولاد سید المرسلین را  
 موروثیست و عمل صالح موجب از دیاد جاه و منزلت ایشان و سایر نوع انسان  
 ۲) که والعمل ۳) (الصالح) بر فعه ۴) و فسق و عصیان ۵) (موجب) تغیر و تبدل یلست  
 در نفس ایشان و نکته آنّ الله سَبِیعٌ عَلِیمٌ مشعر است بر آنکه اگر بسرّ  
 و علن فسقی از یکی ۶) (واقع گردد) حق تعالی چون شنوا و داناست بر مقدار  
 آن عقوبت دین و دنیا شامل حال آنکس خواهد ۷) (گردانید) نعوذ بالله من جمیع  
 ما کره الله و رحم الله امرءا عرف قدره و لم ینعدّ طوره مقصود ازین تطویل  
 آنکه بشومی فسق و عصیان در خانواده سید قوام الدین که به برکت زهد  
 و تقوی بریاست دین و دنیا سرفراز و ممتاز گشته بودند فتوری و قصوری  
 هر لحظه سمت صدور می ۸) (یافت) نا سید عبد الله یکنفر عزاده خود سید  
 مرتضی نام را ۹) (بگرفت) و بدست خود میل آتشین در چشم ۱۰) او کشید و در  
 ذبده خود ذره حیبا ندید و عم خود سید کمال الدین را که صفت فسق و شرب  
 خمر ۱۱) (و شبه آن) بی پروائی او ۱۲) ذکر ۱۳) (رفته است) بحکم ۱۴) (و لنوئی)  
 بعض الظالمین بعضا بگرفت و حبس کرد تا در زندان بیمار شد و مجرد و فرزند

نیز فرموده است و ذلك بانّ الله لم یك مغیرا نعمة (أنعمها) علی ۱) al. add.  
 صادر ۲) om. ۳) و ۴) add. ۵) صالح ۶) است ۷) add. ۸) قوم حتی یغیروا ما بانفسهم و  
 رفت ۹) شمه ۱۰) htc add. ۱۱) و ۱۲) او ۱۳) بگرفته ۱۴) یابد ۱۵) بود ۱۶) شود

سید کمال الدین سید زین العابدین نام روزی که (۱) در حمام رفته بود باد و سه نفری درون رفت و او را بقتل آورد و وقوع این حادثه باهم ربیع الاول موافق بهمن ماه قدیم سنه ۱۳۱ (اثنی) و سبعین و ثمانمائه (۲) (بود) و در آن زمان رایات خسروانه پادشاه سعید سلطان ابو سعید متوجه آذربایجان میبود و سید عبد الله را فرزندی بسن (۳) (چهار سالگی) عبد الکریم نام بود بالشکری که دستور مازندران است همراه موکب همایون ساخته بود و روانه کرده اتفاق حسنه را آن کودک در مازندران نبود (۴) که اگر میبود فی الحال بقتل آن (۵) (غیر) تکلف (۶) (قیام و اقام (۷) می نمودند) چون کلر سید عبد الله را بساخت سید زین العابدین بحکومت ساری بنشست و بعضی مردم از (۸) هر قبایل (۹) و هر طایفه یا او بیعت کردند اما سادات پازواری بخلاف (۱۰) (بر خاستند)

گفتار در ذکر طلب نمودن حضرت سلطنت پناه  
کارگیا سلطان محمد خلد الله سلطانه سیدزاده (۱۱)  
عبد الکریم را از پادشاه مرحوم مذکور از قراباغ (۱۲)  
و از آنجا آوردن بگیلان (۱۳) و چگونگی حالات) چون این امر  
شنیع از سید (۱۴) (عبد الله) واقع شد و این خبر بسمع اشرف سید کامنگار  
نصرت شعار سید سلطان محمد رسید خاطر مبارک از آن (۱۵) (حرکت) نفرت

(۱) و: که M. 4) چهاردهه. ال. چهار سال M. 5) اتفاق افتاد (۲) M. 13) او. M. add. 1)

بر خواستند M. 10) و. add. 8) هر add. 8) مینمود (7) quod al. add. قیام و. om. (8) بی

زین العابدین M. 13) om. 12) سید M. add. 11)

۱) ز کرد و باسندعای آن سیدزادهٔ مظلوم باردوی هایون ۲) باخفه وهد ایای لایفه کیا جلال شقاوت را روانه ساخت مامس ۳) او مبدول گشته سیدزاده را روانه ساختند وبعضی ۴) (از قبیلۃ) روز افزونیه وسادات پازواری باجههم همراه او بوده بگیلان ۵) (در آمدند) وآنچه وظایف احترام وانزاز نسبت باسیدزادهٔ مذکور بود چنانچه دأب ودستور آن خانوادهٔ عظمی است بنقدیم رسانیدند چون سید عبد الکریم که جد سیدزادهٔ مظلوم است در حق سید اسد الله املی عنایت کرده امل بدو داده بود بامید آنکه سید اسد الله در ازای آن مروت در حق ایشان ۶) رعایت بکند و طرف سیدزاده رعایت نماید واز سید زین العابدین نقور کند متوجه امل گشتند چون بسرحد امل رسیدند معلوم کردند که آنچه از سید اسد الله توقع داشتند خلافی واقع است همانجا برستمدار اقامت نمودند ودر آن زمان آفتاب دولت سلطان سعید سلطان بو سعید انار الله برهانه از مشرق سعادت بمغرب شقاوت افول کرده بود ویدست پادشاه جهان مطاع حسن بیک مقتول گشته کوکب اقبال جهان افروز حسن بیک عالم ۷) (را) مسخر و متور ساخته بود ۸) جد عبد الکریم ثانی ۹) (باخف) وهد ایای ۱۰) (لایفه) متوجه اردوی هایون شد و ظلم که بافرزند او رفته بود بعرض رسانید و حکم هایون ۱۱) (بستد) که لشکر گیلان و رستمدار بمدد سیدزادهٔ مظلوم باز ندران ۱۲) (بروند)

۱) om. ۲) او ۳) add. ۴) باخف; quidni; کیا جلال شقاوت را ۵) hic add. ۶) om. کرده ۷)

۸) بتخف. ۹) Ml. ۱۰) و ۱۱) add. ۱۲) رعایت. ۱۳) add. ۱۴) در آمد. ۱۵) sic al. Ml. ۱۶) add.

روند ۱۷) بستاند. ۱۸) Ml. ۱۹) لایق



وامیری (۱) را که امیر شبلی نام بود (۲) (بامعدودی) چند از لشکر ایران همراه  
ایشان گردانید و حضرت سلطنت شعار از گیلان جمع از عساکر کیل  
(۳) باسید پارسا کیا نام همراه ساخته معاونت سیدزاده مذکور روان  
(۴) (گردانید) وملك معظم ملك اسکندر بن کیمورت استندار برادرزاده  
خود را باجمعی از لشکر رسانیدار همراه ایشان ساخت چون خیر بسید  
زین العابدین رسید او نیز موافقان خود را جمع (۵) (کرده) بمقابله ایشان (۶)  
(درآمد) وباندرک محاربه منہزم گشت و بولایت هزار جریب نقل نمود و سید  
عبد الکریم را بساری (۷) (برد و بپسند سلطنت (۸) (موروثی او) بنشانند  
ولشکر رسانیدار را اجازت (۹) (دادند) ولشکر گیلانرا باز داشتند

گفتار در محاربه سید زین العابدین باسادات  
پازواری ولشکر گیلان و امیر شبلی ترکمان (۱) (و منہزم  
ساختن) ایشان چون مدنی از آن بگذشت سید هیبت الله بابلگانی  
از سید عبد الکریم فرار جسته نزد سید زین العابدین رفت و آنجا در  
پنجاهزار در میان جنگل قلعه (۲) (ساختند) و از جوب و شاخ درخت استوار یها  
(۳) (کردند) و باز استادند چون اسادات پازواری از آن باخبر گشتند تهور  
نموده یک طرف بالشکر (۴) (گیلان) و یکطرف بالامیر شبلی ترکمان بدان  
موضع هجوم (۵) (نمودند) و محاربه عظیم واقع شد و مدنی از طرفین (۶) (محاربه)

قیام نمود (۵) کر. M. ۴) ساخت. M. ۳) را همراه. M. add. ۲) بامعدودی. M. ۲) را. add. ۱)

M. ۱۰) بساختند. M. ۹) و هزیمت سلاطین. ۸) داده اند. M. ۷) om. ۳) و om. برد. ۶)

باعدا مقاومت (۱۵) و om. نمود. ۱۲) گیلانی. M. ۱۱) کرد

نمودند عاقبت الامر لشکر گیلان منهزم ۱) (شد) و بسیاری بقتل آمدند و سید  
 پارسا کیا بهزمت بیرون رفت ۲) چون این خبر بشبلی یک ترکمان رسید  
 او نیز اقامت نتوانست نمود ۳) (رو) بگریز نهاد و سادات پازواری که از  
 طرفین همراه لشکر بودند بیرون رفتند چون بسیاری رسیدند سید عبد  
 انکریم را برداشته متوجه بارفروش ده شدند و سید پارسا کیا بالشکر منهزم  
 ۴) (بگیلان رو نهاد) چون بسیاری ۵) (رسید) بقلعه ۶) رفت و در به بست  
 سید زین العابدین در عقب ایشان بیامد و دروازه قلعه ساری باستاد  
 و نزد سید پارسا کیا پیغام داد که بیرون آی ۷) (تا) ملاقات ۸) کنیم و شمارا  
 بسلامت ۹) (بگذاریم تا) بگیلان روید پارسا کیا در قلعه بکشد و بیرون  
 ۱۰) (آمد و ملاقات) ۱۱) کردند او را اعزاز ۱۲) کردند و باز بقلعه فرستادند  
 و همان شب همانجا باز داشتند و صبح را سید هیبت الله باجمعی بقلعه رفت  
 و لشکر گیلان را نالان کرد و اسب و سلاح و جبه و جوشن باز ستاند و از قلعه  
 بیرون کرد جامعی نالان زده متوجه گیلان شدند اما سید پارسا کیا چون  
 در آن محاربه ۱۳) (مهل) کرده بود ۱۴) (و بقلعه رفتن و باز) بیرون ۱۵) آمدن  
 و باخصم ملاقات ۱۶) (کردن) بی عهد و میثاق دور از حزم و سرداری بود متهم  
 شد برآنکه باسید زین العابدین ۱۷) (در) سخن ۱۸) بود (والعلم عند الله  
 لزان سبب مدنی همانجا توقف کرده بگیلان ۱۹) (نیامد) و بعد از مدتی

۱) ساری. al. add. ۲) رسیدند. M. گیلان. ۳) روی ۴) و ۵) al. add. ۶) شدند ۷)

سهل ۸) و ۹) om. نموده ۱۰) کرد ۱۱) و ۱۲) آمد ۱۳) بگذارم که ۱۴) و ۱۵) om. کرده ۱۶) که M.

بیامد. M. ۱۷) تو دد داشته ۱۸) کرده ۱۹) و ۲۰) om. ۱۲) آمده ۱۳)



نرکمان که مدد او آمده بودند بآمل ناخت نموده ۱؛ (بود ونهب) ۱ و غارت  
 عظیم کرده ۱<sup>۱۰</sup>) (واسیر و برده گرفته و نوعی بامردم ۲) سلوک ۳) (کرده) که قبل  
 ازین عجب که در هیچ قرنی کسی کرده باشد از آن سبب حجابی در میان  
 بود اما چون سید اسد الله در غربت بسر می برد منت داشت که او را  
 التغات نمایند غرض که ملک جهانگیر لشکر خود را جمع کرده باستصواب  
 سید زین العابدین بسرحد آمل ۴) (رفت) و سید زین العابدین از ساری  
 بیارفروش ده آمد چون مردم آمل چنان دیدند مجموع سید ابراهیم را  
 گذاشته بنزد سید اسد الله آمدند سید ابراهیم آمل را بگذاشت و از راه  
 دریا متوجه رستمدر ۵) (شد) و بالکلای ملک معظم ملک اسکندر در آمد و سید  
 اسد الله بآمل رفت و بمسند حکومت ۶) (و ایالت) خود بنشست و باسید زین  
 العابدین آنچه وظایف خدمت بود بافصی الغایث بتقلیم میرسانید و سید  
 زین العابدین را بآمل ۷) (آورد و پیشکشهای لایق بگذرانید و سید ابراهیم  
 در ۸) (دامن کوهی) قلعه ساخته بود و احوال و ائغال و خزینه خود را بر آنجا  
 نقل نمود ۹) (و بکوتوالی) امین سپرده محافظت می نمود سید زین العابدین  
 باتفاق سید اسد الله بپای آن قلعه رفتند و باندک روزگار آن قلعه را  
 مستخلص ۱۰) (گردانیدند) و اموال و ذخایری که آنجا بود بیارفروش ده نقل  
 فرمود و قلعه را بازمین هوار ۱۱) (کرده آمل را بسید اسد الله بازگذاشت

آورد ۷) و ریاست ۸) کشت ۹) آمد M. ۱۰) نموده ۱۱) آمل add. ۲) و ۱) نهب ۱<sup>۱۰</sup>) om. و  
 کرد و M. ۱) کرد انید M. ۱۰) و بکوتوال ۹) کوه V. د امنی کوهی M. ۱۱) و om.

و بسیاری رفت و سید ابراهیم بخدمت سید عبد الکریم آمد و چون سید  
او در خانه سید ابراهیم بود باز با هم موافقت (۱) کردند و بصوب کیلان  
توجه نمودند

گفتار در (۲) ذکر توجیه سید عبد الکریم  
و جدّه محترمه او باتفاق سید ابراهیم بصوب کیلان  
ورفتن باردوی همایون حسن بیگ خلد سلطانیه  
در آخر سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه سید عبد الکریم با سادات یازواری و سید  
ابراهیم بگیلان رفت حضرت سید سلطنت قباب مرحمت ایاب کلرگیا سلطان  
محمد خلد ملکه و من ظله آنچه وظایف مروت و عاطفت بود با او بشقیرم رسانید  
ایشان را داعیه بر آن شد که بدرگاه حسن بیگ خلد سلطانیه روند بنابراین  
حسام الدین (۳) نام امیری از امرای درگاه خود بانحیف و هدایا همراه ایشان  
ساخته روانه گردانیدند و در آن زمان موکب همایون حسن بیگ در بلاه  
مبارکه قم نزول اجلال داشت چون به بساط بوس مشرف گشتند و عرض  
حاجات و مناسبات نمودند امیر حسام الدین را جواب دادند که ایشانرا  
(۴) روزی چند) توقف می باید نمود که مال مازندران میرسد چون  
برسد (۵) ایشان مفضی المرام روانه کرده می شود و حسام الدین را روانه  
ساخته سید عبد الکریم را با اصحاب باز داشتند چون هفت ماه از آن (۶)  
(بگذشت) و مال ساری را بنحازنان درگاه اعلی رسانیدند ایشانرا تسلی  
داده (۷) (نامه بنزد) حضرت سیادت پناهی سلطنت (۷) دستگاهی بنوشتنند

M. (۱) ایشانرا M.M. (۲) روز چند این جا M. (۳) نام M. (۴) om. ۵) om. ۶) om. کرده ۱)

شعاری نامه (۷) نزد (۸) گذشت

مضمونش آنکه اگر شما متقبل مال مازندران می شوید که سال بسال (۱)  
 (بخزانۀ) عامره واصل شود سید عبد الکریم را لشکر (۲) (داده اجازت (۳) است)  
 تا برود و سید زین العابدین را اخراج نموده بمسند حکومت خود بنشیند و الا  
 تقبل نمی توانند (۴) (کردن) اعلام گردانند تا اشارت چیست و مال مازندران  
 که باوجود انقلاب مازندران بصد و بیست خروار ابریشم رسیده بود و فوق  
 طوق عرصۀ ممالک مازندران بود عواقب امور را فکر کرده قبول نمیکردند  
 فلذا سید عبد الکریم را در گیلان جا تعیین (۵) (نمودند) و مترصد عنایت  
 الهی جلّ ذکره بودند و سید ابراهیم برستندار رفت و آنجا ساکن گشت

گفتار در ذکر حبس سید اسد الله (۶) (و نصب)  
 حکومت آمل (۷) بفرزند (۸) آن سید حسن (۷) (و چگونگی آن)  
 سید اسد الله را نسبت باسید زین العابدین طریق اطاعت و موافقت  
 باقصی العنایت مرعی بود و در رضا جوئی تقصیر نمیکرد اما او را فرزندی بود  
 سید حسن نام و فرزندی دیگر داشت سید حسین (۸) نام که از آن حسن بسن  
 بزرگتر بود و مادر سید حسن دختر سید مرتضی آملی بوده است از آن  
 سبب حسن خود را از حسین فایق میدانست (۹) (و چون باوجود رتبه (۱۰)  
 (صبی) حسین را (۱۱) (از) حسن (۱۲) (پدر) تقدیم می نمود سید حسن با پدر  
 عداوت پیدا کرد و هر لحظه نزد سید زین العابدین به بدگفتن پدر اقدام  
 می نمود و سخنان او نزد سید زین العابدین مقبول می افتاد به سید

و سبب sic al. V. و om. نموده (۵) کردند M. (۴) om. (۳) دادن M. (۲) بخزاین (۱)

quod in M. oblit. (۶) sic al. M. و فرزند آن quidni pro آن s. او: (۷) sic al. V.

بر (۱۱) سنی پدر (۱۰) و om. (۹) نام که add. quae in M. oblit. (۸) add. و سید اسد الله